

اخبار مشکوک در میراث مأثور اخلاقی جهانبخش جویان

چکیده

در میراث مأثور ما، اخبار مشکوک، از نظر اصالت و صدور، کم نیستند و متأسفانه مأثوراتی که موضوع یا محرّف بودنشان ثابت و مسلّم است، در میان این اخبار چشمگیر است. به اقتضای تسامحی که از دیرباز، و البته به ناروا، در عیارسنجی و نقادی اخبار اخلاقی می‌رفته است، در حیطه اخلاق، اخبار مشکوک، حضوری پررنگ‌تر دارند. در این نوشته، با تبیین این معنا، از ارزیابی و نقد برخی اخبار مشکوک تراث اخلاقی سخن به میان آمده و مناشی محتمل این اخبار وانموده شده است.

قال المسیح علیه السلام: «خذوا الحق من أهل الباطل، ولا تأخذوا الباطل من أهل الحق. کونوا نقاد الکلام فکم من ضلاله زخرفت بایه من کتاب الله کما زخرف الدرهم من نحاس بالفضة المموهه النظر إلى ذلك سواء، والبصراء به خبراء»^۱.

۱. نگاه ناقدانه و دیده‌ورانه در میراث مأثور اسلامی، از مهم‌ترین خویشکاری‌های دانشوران مسلمان است که شوربختانه در روزگار ما، آن‌سان که باید، چهره نمی‌بندد.

توده‌هایی انبوه و هول‌انگیز از گفتارهای مأثور و به ویژه اخبار منسوب به پیشوایان معصوم علیهم السلام، در کتاب‌های پرشمار انباشته شده است؛ بی‌آنکه کاوشی به سزا در درستی و نادرستی و چون و چند نسبت آنان رفته باشد و خاستگاه این سخنان، چندان که در توان پژوهندگان است، هویدا شده باشد. این توده‌های انبوه، اغلب بی‌هیچ تمییز و پالایش، در دسترس برخی نویسندگان و گویندگان نهاده می‌آیند، و آنان به پسند و دلخواه خویش، از درآمیختن و پیش و پس نهادن پاره‌ای از آن گفتارهای مأثور و اخبار منقول، گفتاری می‌پردازند که قرارست نمودار آموزه‌های دینی و تعالیم اسلامی باشد؛ لیکن چون پیرایش و پالایشی دیده‌ورانه در کار نبوده، در بسیاری موارد، کار وارونه می‌شود و چه بسیار دیده و شنیده‌ایم که نویسندگان و گویندگان، با گفتار و نوشتار خویش، بر تیرگی‌ها و ابهام‌ها و

۱ - 1المحاسن برقی، ط. محدث أرموی، ۲۳۰/۱؛ و به نقل از آن در بحار الأنوار، ج ۲، ص ۹۶.

حاصل معنای سخن یاد شده به فارسی چنین است:

مسیح علیه السلام فرمود: حق را از اهل باطل فراگیرید، و باطل را از اهل حق فرا مگیرید. سخن را بسنجید که ای بسا گمراهی که به آیتی از کتاب خدای زیور داده شده باشد، آن‌سان که درهمی مسین را به سیم اندانید در ظاهر همسان می‌نمایند؛ لیکن دیده‌وران بدان دانایند.

ناهمسازی‌ها افزوده و زمینه طعن طاعنان و گمان‌افکنی گمان‌افکنان را در اندیشه دینی فراهم ساخته، مایه زحمتی نو و دغدغه‌ای تازه در فضای دینداری محققانه شده‌اند.

مرویات توده‌وار انباشته، نه تنها بسیاری راهروان را با اخبار مجعول و احادیث مشکوک و مأثورات بی‌پایه و منقولات بی‌مایه‌ای که در میان دارند، رهنزی می‌کنند، بلکه موجب می‌شوند تا بسیاری دُرَر شاهوار و گوهرهای بیش بها، از دیده جویندگان و خواهندگان نماند و آموزه‌های دینی، آن‌سان که شاید و باید، در جامعه ما بالا نیفزاد.

۲. در گستره معرفت دینی، از سه شاخه فقه، عقاید و اخلاق، فقه از همه بختیارتر بوده و اخبار فقهی یا به تعبیر درست‌تر، جوانب فقهی اخبار، بیشتر کاویده شده و بررسی گردیده است. فقیهان چون باید در حلال و حرام و «یجوز» و «لایجوز» فتوا می‌داده‌اند، در نقد و تمحیص احادیث این حوزه کوشیده و متن و سند غالب احادیث مورد نیاز خویش را باز رسیده‌اند.

در مقابل، باورشناسان و عقایدپژوهان که همان متکلمان هستند، کمتر به نقد و تمحیص اخبار کامیاب شده‌اند، زیرا اولاً بیرون بودن خبر واحد از حوزه استدلال‌های کلامی، موجب نوعی کم‌اعتنایی به نقد اخبار آحاد شده است و به ضرورت تحقیق در این اخبار، صرف نظر از حجیت کلامی آنها، کمتر توجه شده است^۱؛ ثانیاً چون نقد برخی اخبار عقیدتی، مستلزم شورانیدن حشویان و عوام‌زدگان بوده و دردسرساز بوده است، برخی متکلمان، جز برای مصلحت‌های کلان، به کاوش و نقد اخبار دست نیازیده‌اند و اگر دلیری کرده و سخنی گفته‌اند، أحياناً صریح و بی‌پرده نبوده است. در کنار فقه و کلام، اخلاق از همه نابرخوردارتر افتاده است، چون متأسفانه از گذشته‌های بسیار دور، شماری انبوه از متصدیان آن در جامعه دینی، آگاهی‌های متخصصانه کافی برای نظر نقادانه در میراث معرفتی و مأثورات انبوه آن نداشته‌اند و تا هم امروز نیز بسیاری گویندگان مذهبی و اهل منبر، با آنکه عمدتاً از مأثورات تغذیه معرفتی می‌کنند، واجد حداقل لازم از دانش حدیث‌شناسی و دیگر لوازم نظر نقادانه در مأثورات نیستند و تحصیل قابل توجهی در فنون درایه، رجال، کتابشناسی و... نکرده‌اند. این واقعیت اسف‌انگیز که بی‌گفت و گو مایه شرمساری نهادهای تبلیغی دینی است، ویژه زمان ما نیز

۱- خبر واحد، اگرچه از آن روی که خبر واحد است، «حجّت عقیدتی» نیست؛ ولی اولاً به هر روی، اگر مُشعر به مفهومی عقیدتی باشد، باید در محتوای آن نقادی کرد و مقبول یا نامقبول بودن آن مفهوم و محتوا را فراگرفت تا تکلیف مبلغان و نویسندگان و عموم مخاطبان آن خبر، در نحوه فهم و ارزیابی محتوایی آن روشن شود.

ثانیاً خبر واحد و حتی سند آن که اغلب در ابحاث غیر فقهی بنامه مفعول واقع می‌شود، ما را از روندها و گرایش‌ها و کشش و کوشش‌های عقیدتی آگاه می‌تواند کرد و از این حیث در خور نقادی است؛ به عبارت دیگر، خبر واحد، حتی هنگامی که حجّت نیست و حتی هنگامی که مجعول بودنش مسلم باشد، باز یک «سند تاریخی» است و مانند هر سند تاریخی دیگر، باید بررسی، عیار سنجی و نقادی شود و حتی المقدور معلوم گردد که چه خاستگاهی داشته و چه انگیزه‌هایی در صدور یا حتی جعل آن دخیل بوده است.

نیست و ریشه‌ای بس دور دارد. از زمان‌های بسیار دور، قصه‌خوانان که پیشه‌شان، ملغمه‌ای از افسانه‌گویی و واعظی بود، تبلیغ آداب، معارف، تاریخ و... را برای توده مردم بر عهده داشته‌اند، و بیش از متکلمان و فقیهان و دیگر دین‌شناسان دانش‌آمخته، با عامه در ارتباط بوده‌اند.^۱ در برخی ادوار تاریخ تمدن اسلامی، چه بر منابر و در مساجد و خانقاه‌ها از طریق گویندگی و چه از طریق نویسندگی، گروهی از حشویان و صوفیان که در زمینه نقل اخبار و نیز نقد اخبار اهلیت و احیاناً مغرض بودند، آموزش اخلاقی توده‌ها را بر عهده داشته‌اند.

تصدی چنین کسان در عرصه اخلاقیات موجب گردیده است که نه تنها مآثورات اخلاقی به شایستگی تحقیق و بررسی نشوند، باب ورود کثیری از بر ساخته‌های عامیانه و داستان‌های نابخردانه و اقوال سقیم و آرای عقیم به نگرش‌ها و نگارش‌های اخلاقی مفتوح گردد و مشتی منامات مسموم و کرامات موهوم ذهن و زبان گویندگان و نویسندگان این حوزه را بیالاید.

فراخ‌داری‌های ناروا و افراطی در تمسک به قواعدی چون قاعده «تسامح در ادله سنن»^۲ و نیز کم‌اهمیت پنداشتن آموزه‌های اخلاقی در جنب آموزه‌های کلامی و فقهی که گویا جنبه‌های جزئی‌تری از حیات دینی را بررسی می‌کنند،^۳ از عواملی بوده که موجب شده، حتی برخی فقیهان و متکلمان بزرگ، هم به شوریدگی مآثورات حوزه اخلاق، چندان اهمیتی ندهند، و هم خود در حوزه اخلاقیات، آسانگیرانه و به دور از دقتی که در فقه یا کلام به کار می‌برده‌اند، سخن بگویند و سخن بشنوند. شوربختانه، در حوزه اخلاق، نقل و ترویج بسیاری اخبار و مآثورات، بیش از پایه و مایه خود آن خبر که با محک نقادی و به ویژه حدیث‌شناسی معلوم می‌گردد، به خوشایندی آن در مذاق بعض گویندگان و نویسندگان بستگی داشته، در این میان، گاه جاذبه‌های ادبی و داستانی نقش بزرگی ایفا کرده‌اند!

۱- درباره فُصاص و پدیده قصه‌خوانی و کختی از دگردیسی‌های تاریخی آن - افزون بر تک‌نگاری دوست دانشمند حجة الاسلام جعفریان که در قم (از سوی انتشارات وکیل ما) چاپ شده است - نگر: نکته‌چینی‌ها از ادب عربی، علیرضا ذکاوتی فراگزلو، ج ۱، صص ۲۵۸-۲۷۰.

۲- درباره قاعده «تسامح در ادله سنن» و پاره‌ای چون و چراها که در نحوه کاربست آن می‌رود، از جمله نگر: مجله فقه (کاوشی نو در فقه اسلامی)، ش ۴۹، صص ۳-۶ (مقاله تسامح در تسامح به قلم محمدحسن نجفی) و صص ۷-۴۳ (مقاله بررسی تسامح در ادله سنن به قلم احمد عابدینی).

۳- اخلاق و اخلاقیات، در مقایسه با فقه و کلام، امری استجابی و فضیلتی افزون تلقی می‌شود.

این تلقی، تلقی ناصوابی است، چنان‌که غزالی در روزگار خود با نگارش احیاء علوم الدین در صدد آن برآمد تا گوهر اخلاقی دیانت و روح شریعت را زنده گرداند و در این راستا، حیات حقیقی علوم دین را تجدید کند، در عصر ما نیز صاحب همتانی باید آستین برزنند و به احیای حیات دینی، به ویژه از منظر اخلاقی دست یازند و فربهی تعالیم اسلامی را در این گستره، بار دیگر فریادها آورند.

علامه فقید، آیه الله میرزا ابوالحسن شعرانی (رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ) در تعلیقه بر مجمع البیان، به مناسبت آیه کریمه «الان من ائی الله بقلب سلیم» (س ۲۶، ی ۸۹)، مرقوم فرموده‌اند:

«والایة تدل علی أنه لا یحصل السعادة فی الآخرة بأعمال الجوارح فقط، بل یجب أن ینفم الیها سلامة القلب، فما هو معروف بین کثیر من الناس من أن الأوامر الأخلاقیة لیست علی الوجوب کالأوامر الفقهیة، کیس صحیحاً». (پژوهش‌های قرآنی علامه شعرانی، ۹۶۵/۲).

متأسفانه در دیگر حوزه‌های معرفت دینی نیز گاه خبری، تنها از رهگذر آنکه توجه گروهی از نخبگان را به خود جلب کرده و در آثار و گفتار آنان نقل شده است، اشتهاری زائدالوصف می‌یابد؛ بی‌آنکه به خودی خود قابلیت اشتهار و حتی اعتنای جدی داشته باشد.^۱

به هر حال، بسیاری اخبار که در زبان و مکتوبات صوفیان، واعظان و ادیبان وارد شده و از آنجا آوازه‌ای بلند یافته، از این دست است. توده مردم به جای حدیثنامه‌های معتبر، به کتاب‌های ادبی، عرفانی، گفتار واعظان و اندرزگویان انس و الفت دارند که طبعی نیز هست؛ لیکن صاحبان آن آثار و این گفتار، حتی اگر مردمانی اهلیت‌مند و حدیث‌شناس بوده‌اند، در تألیف کتب ادبی و عرفانی و پردازش مواعظ روحانی، اغلب تسامح پیشه می‌کرده و بسیار چیزها می‌گفته و می‌آورده‌اند که در کتاب‌های فنی حدیث‌شناختی‌شان نمی‌آورده‌اند. این تسامح، منشأ رواج و اشتهار بسیاری اقوال بی‌اعتبار و اخبار مشکوک بوده است؛ برای مثال، علامه عدیم النظیر حضرت شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی (درگذشته به ۱۰۳۰ ه. ق.) - قدس الله سره الشریف - را فریاد آوریم که مؤلفات فنی او چون الحبل المتین، مشرق الشمسین، وجیزه و... تنها در میان خواص علما متداول است و توده مردم و حتی بیشترین اهل علم، به کشکول و مثنویات آن جناب انس دارند که جایگاه جولان تسامح صوفی‌منشانه آن بزرگوار در نقل اخبار است و برای آن سرمرد حکم کار علمی دقی فنی نداشته است و در بیشتر موارد، ضامن صحت محتوای آن نیز نبوده، چه رسد به صحت نقل. کشکول، چنان‌که از نامش پیداست، کشکول است و غث و سمین بسیار دارد و برای جمع غث و سمین‌ها تدوین شده است؛ ولی چه می‌توان کرد که عامه مردم در مطالعه این‌گونه کتاب‌ها و اثرپذیری از آنها، ملاحظه چنین دقایقی نمی‌کنند؛ حتی بعضی بزرگان اهل دانش نیز در این باره تسامح، بل سهل‌انگاری کرده و می‌کنند.

۳. در بررسی چون و چند رواج اخبار مشکوک، صد البته، از زمینه مهبای اجتماعی برای تلقی چنین اخباری نباید غافل بود.

چنین نماید که تمسک به اخبار مشکوک و دو پهلو در جامعه دینی، از انگیزه‌های روانی پیدا و پنهان پیچیده‌ای در عامه دینداران اثر می‌پذیرد. دیندارانی که در کتاب خدا و سنت قطعی، با حدود و ثغور و خط‌کشی‌های روشن و استوار باوری و رفتاری رویاروی‌اند، در اخبار مشکوک و نیز مآثورات تأویل‌پذیر، دانسته و نادانسته، گریزگاه و مفری می‌جویند تا به نوعی میان برخی تمایلات خویش و برخی عناوین دینی، همسازی پدید آرند یا دست کم نزد خویش توجیهی دینی، برای آنچه می‌خواهند و می‌جویند؛ ولی در تعالیم صریح و نصوص دینی تردیدناپذیر نیست یا مردود شمرده شده است، بیابند.

۱- سنج: پژوهش‌های حدیثی در آثار استاد شهید مرتضی مطهری، دکتر نادعلی عاشوری، ص ۱۶۳.

گرایش گسترده دامن که در درازنای سه یا چهار سده اخیر به پاره‌ای اخبار مشکوک غالبانه یا مآثرات تأویل‌پذیر به عقاید حشویان و غالیان، چهره بسته و رخ نموده است، به گمان راقم، نمودی از همین انگیزه‌های غلوگرایانه‌ای است که پیوسته خواسته‌اند، با تمسک به چنان اخبار و مآثراتی، برای آرا و تمایلات خود پایگاهی دینی بجویند.

ملجأ و مفر ساختن از اخبار مختلف برای گریز از حدود و خطکشی‌های قطعی دینی، واقعیتی است که از دیرباز مورد التفات و حساسیت پیشوایان و پیشروان و نخبگان دینی بوده است. سلمان، امین خاندان وحی علیه السلام یکی از نخبگانی بود که در برابر چنان گرایش‌های مخاطره‌آفرینی، بحق موضع‌گیری می‌کرد و شگفتا که چندی بعد، تصویر شخصیت والا و نام‌ارجمند او، خود دستمایه‌ای شد، برای گمراهانی که به جعل یا ترویج اخبار غالی‌پسند و مآثرات صوفی‌مآبانه‌ای خود بی‌پروا داشتند.

در اختیار معرفه الرجال، مشهور به رجال کشی می‌خوانیم: «... عن محمد بن حکیم قال: ذکر عند أبي جعفر عليه السلام سلمان فقال:

ذلك سلمان المحمّدي. إنَّ سلمانَ منَّا أهل البيت. إنَّه كان يقول للناس: هَرَبْتُمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَى الْأَحَادِيثِ؛ وَجَدْتُمْ كِتَاباً رَقِيقاً حُوسِبْتُمْ فِيهِ عَلَى النَّقِيرِ وَالْقَطْمِيرِ وَالْفَتِيلِ وَحَبَّةَ خَرْدَلٍ، فَضَاقَ ذَلِكَ عَلَيْكُمْ وَهَرَبْتُمْ إِلَى الْأَحَادِيثِ الَّتِي اتَّسَعَتْ عَلَيْكُمْ»^۱.

... از محمد بن حکیم منقول است که گفت: نزد حضرت ابو جعفر [یعنی: امام باقر] علیه السلام از سلمان سخن رفت. فرمود:

او سلمان محمدی است. همانا سلمان از ما اهل بیت است. او مردمان را می‌گفت: از قرآن به سوی احادیث گریختند. کتابی باریک دیدید که بر سر نقیر و قطمیر و فتیل و دانه سپندان^۲، شما را به حساب کشیده است. این شما را دشوار آمد و به سوی احادیث گریختید که کار را برایتان سهل کرده‌اند.^۳

۱- اختیار معرفه الرجال، ط. میبیدی و موسویان، ۷۹ و ۸۰؛ و به نقل از آن - با تفاوت در ضبط نص - در: بحار الأنوار، ۳۸۵/۲، و: الدرجات الرفیعه سید علیخان، ۲۱۰.

۲- نقیر و «قطمیر» و «فتیل»، مانند «دانه سپندان» (/حَبَّةُ خَرْدَلٍ) کنایه از خردترین و کوچک‌ترین چیزهاست. تعبیری‌اند که از رهگذر قرآن کریم در ادبیات اسلامی رسوخ یافته‌اند.

ابوالمکارم حسنی رازی (قدس سره العزیز) می‌نویسد: «... این ضرب المثلیاست که [که] در حقارت استعمال کنند، و اکثر مفسران برانندکی [که] فتیل و نقیر و قطمیر در استه [هسته] خرماست. فتیل آن است کی [که] در شکم استه است، چون ریسمانی، و نقیر آن نقطه است که بر ظهیر استه است، و قطمیر پوست استه است» «...دقائق التأویل و حقائق التنزیل، ص ۶۷.

۳- این گونه حساسیت را جای دیگر نیز از سلمان دیده‌ایم.

۴. امروز ماییم و یک دنیا بی انضباطی در نقل و تدوین و ترویج اخباری که مشکوک‌اند یا حتی جعل و وضع آنها مسلم است؛ ولی از سر بی‌اطلاعی و بی‌مبالاتی گروهی و آشکارا بگویم، تعمّد و غرضمندی جمعی قلیل، به ترویج و نقل آنها دامن زده می‌شود.

موارد مهمّ و شگفت و توجّه برانگیزی، به ویژه در حوزه عقاید (و تاریخ اسلام) وجود دارد که سخن گفتن درباره آنها از موضوع اصلی این گفتار بیرون است. موارد بسیاری نیز - چه خُرد و چه کلان - در حوزه اخلاق می‌توان نشان داد که تنها برای شمارش فهرست آنها مقالتی دراز باید. نشان دادن موارد و مواضع تردید یا سستی یا نادرستی در برخی اخبار و مآثورات مشهود یا مشهور، کمترین و محتاطانه‌ترین کاری است که باید در برابر موج مآثورات مشکوک (و حتی مجعول!) و اختلاط این مآثورات به تار و پود دیبای دیانت، صورت داد. (۱۰)

ما در اینجا، برای نمونه چند خبر را که از قضا در برخی دیرسال‌ترین مواریث نقلی اسلامی به ثبت رسیده و در نوشته‌ها و گفتارها وارد شده‌اند، بر می‌رسیم.

این موارد که برای نمونه وار خواهد آمد، همه به ایستارها و رفتارهای یکی از اولیای بزرگ الهی و بزرگان دینی اسلام، یعنی حضرت سلمان - رضی الله عنه و أرضاه - باز می‌گردد. منظور برخی ناقلان

حافظ أبو نعیم اصفهانی (درگذشته به ۴۳۰ ه. ق.) در حلیه الأولیاء نقل کرده است که: «... ثنا جریر، عن الأعمش، عن عبید بن أبی الجعد، عن رجل من أشجع، قال: سمع الناس بالمدائن أن سلماناً فی المسجد، فأتوه فجعلوا يتوبون إليه حتى اجتمع إليه نحو من ألف. قال: فقام فجعل يقول: اجلسوا اجلسوا. فلما جلسوا فتح سورة يوسف يقرأها. فجعلوا يتصلعون ويذهبون حتى بقي في نحو مائة، فغضب وقال: الزخرف من القول أردثم ثم قرأت عليكم كتاب الله فذهبتهم.»

کذا رواه الثوري عن الأعمش و قال: الزخرف تريدون أیه من سورة کذا و أیه من سورة کذا. (حلیه الأولیاء، تحقیق اسکندرانی، ۱۹۰/۸ و 191).

...از عبید بن أبی جعد منقول است که او از مردی از قبیله اشجع نقل کرد که گفت:

مردمان در مداین شنیدند که سلمان در مسجد است. به سراغش رفتند و دسته دسته به او روی می‌آوردند، تا حدود هزار تن گرد آمدند، تا حدود هزار تن گرد آمدند.

[راوی] گفت: [سلمان] بایستاد و گفت: بنشینید، بنشینید. پس چون بنشستند، سوره یوسف برگشود و خواندن گرفت. شروع کردند به پراکنده شدن و رفتن، تا آنکه حدود یکصد تن ماندند.

پس او در خشم شد و گفت: خواهان سخنان سرگرم کننده بودید، آن‌گاه من کتاب خدا بر شما خواندم و زین‌رو رفتید!

ثوری به همین نحو، این مطلب را از اعمش روایت کرده و گفته:

خواهان سخنان سرگرم کننده بودید، آیه‌ای از فلان سوره و آیه‌ای از بهمان سوره.

شادروان شیخ عبدالواحد مظفر که این خبر را در کتاب خویش درباره سلمان آورده، این سان توضیح می‌دهد:

«قصداً اینان تفنّن بود؛ می‌خواستند از هر سوره یکی دو آیه خوانده شود و تفسیر گردد. وقتی یک سوره کامل قرائت شد، مجلس را وانهادند و رفتند، بلکه ظاهراً گردآمده بودند تا حدیث بشنوند. وقتی سلمان از ایشان حدیث نگفت و قرآن خواند، پراکنده شدند.» (سلمان محمدی،

ترجمه و تلخیص: جویا جهانبخش، ص ۲۰۸

این اخبار، توجه دادن به رسوخ باور و اعتقاد دینی در شخصیت آن بزرگوار و نمود آن در رفتار اجتماعی او، و درس آموختن و درس آموزانیدن از این منش و کنش بوده است.

افزون بر آنکه سلمان - رضی الله عنه و ارضاه - به دلالت حدیث مشهور و معتبر «سلمان منّا أهل البيت»^۱، از وابستگان بیت رسالت است و هیچ دور نیست که بتوان (البته در پایه‌ای پس از معصومان علیهم السلام علیه السلام)، قول و فعل او را برای دیندار مسلمان اسوه قرارداد و مردمان را به تأسی به او دعوت کرد، چنان که در درازنای تاریخ نیز بسیاری بزرگان چنین کرده و به تأسی به او فراخوانده‌اند. گرایش بعض این اخبار، چنان که خواهید دید، به خود معصومان علیهم السلام نسبت داده شده و از زبان امام معصوم علیه السلام نقل شده است.

جلالت پایگاه سلمان و مقام رفیع و اقتدارپذیری که او در مسلمانی دارد در جای خویش، و اهمیت انتساب بعض این اخبار به معصومان، تردیدی در لزوم نگاهی دقیق‌تر بدان‌ها باقی نمی‌گذارد و خواهیم دید که این اخبار، علی‌رغم ظاهر احیاناً دلفریشان به حقیقت به تأمل نیاز دارد و تصدیق گزاره کانونی آنها با نسبت دادن تفصیلهشان به شخص سلمان، به راستی بعید به نظر می‌رسد. شیخ بزرگوار صدوق - قدس الله روحه العزیز - در کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام آورده است: «حدثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن هارون الصوفی، قال: حدثنا أبو تراب عبيد الله بن موسى الرویانی، قال: حدثنا عبدالعظیم بن عبداللّه الحسنی عن الإمام محمد بن علی، عن أبيه الرضا علی بن موسى، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام قال:

دعا سلمان أباذر رحمهما الله إلى منزله، فقدم إليه رغيّين فأخذ أبوذر الرغيّين فقلّبهما فقال سلمان: يا أباذر! لأيّ شيء تُقلّب هذين الرغيّين. قال: خفت أن لا يكونا نضيّجين^۲. فغضب سلمان من ذلك غضباً شديداً ثم قال: ما أجراك حيث تُقلّب هذين الرغيّين فوالله لقد عمل في هذا الخبز الماء الذي تحت العرش، و عملت فيه الملائكة حتّى ألقوه إلى الريح و عملت فيه الريح حتّى ألقته إلى السحاب و عمل فيه

۱- حدیث شریف نبوی «سلمان منّا أهل البيت»، نزد شیعه و سنی به غایت شهرت دارد و در ضمن برخی کلمات مروی از دیگر پیشوایان معصوم علیهم السلام نیز آمده است.

ناصر خسرو ناظر به همین حدیث شریف نبوی گفته است:

کو ز اهل البيت چون شد با زبان پهلوی

قصه سلمان شنیدستی و قول مصطفی

۲- عبارت «قال: خفت أن لا يكونا نضيّجين» بی‌هیچ توضیحی در چاپ آقابان غفاری و مستفید از عیون الاخبار داخل قلاب نهاده شده است. در چاپ سنگی مرحوم نجم الدوله، عبارت میان دو کمانک نهاده شد و بالایش نوشته شده: «نسخه» (مفهوم آن این است که عبارت در بعض نسخ نبوده است).

السَّحَابُ حَتَّىٰ أَمْطِرُهُ إِلَى الْأَرْضِ وَ عَمَلَ فِيهِ الرَّعْدُ وَ الْبَرْقُ وَ الْمَلَائِكَةُ حَتَّىٰ وَضَعُوهُ مَوَاضِعَهُ، وَ عَمَلَتْ فِيهِ الْأَرْضُ وَ الْخَشَبُ وَ الْحَدِيدُ وَ الْبِهَائِمُ وَ النَّارُ وَ الْحَطَبُ وَ الْمَلْحُ وَ مَا لَا أَحْصِيهِ أَكْثَرُ فَكَيْفَ لَكَ أَنْ تَقُومَ بِهَذَا الشُّكْرِ؟! فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ ذَاتَ يَوْمٍ إِلَى ضَيْافَةِ فَقَدِمَ إِلَيْهِ جِرَابُهُ كَسْرَةً يَابِسَةً وَ بَلْهًا مِنْ رُكُوبَةٍ. فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ: مَا أَطْيَبَ هَذَا الْخَبْزَ لَوْ كَانَ مَعَهُ مِلْحٌ فَقَامَ سَلْمَانُ وَ خَرَجَ وَ رَهْنًا رُكُوتَهُ بِمِلْحٍ وَ حَمَلَهُ إِلَيْهِ فَجَعَلَ أَبُو ذَرٍّ يَأْكُلُ ذَلِكَ الْخَبْزَ وَ يَذَرُّ عَلَيْهِ ذَلِكَ الْمِلْحَ وَيَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنَا هَذِهِ الْقِنَاعَةَ. فَقَالَ سَلْمَانُ: لَوْ كَانَتْ قِنَاعَةٌ لَمْ تَكُنْ رُكُوتِي مَرْهُونَةً!.

سلمان ابوذر را که رحمت خدا بر هر دوی ایشان باد! به سرای خویش دعوت کرد و دو گرده نان پیش او آورد. ابوذر گرده‌ها را بگرفت و برگردانید و پشت آنها را نگریست. سلمان او را گفت: ای ابوذر! چرا این دو گرده نان را برمی گردانی و پشتشان را می نگری؟ گفت: بیم کردم که پخته نباشند. پس سلمان ازین سخن سخت در خشم شد و گفت: چه گستاخی که این دو گرده نان را برمی گردانی! به خدا سوگند که در این نان آب عمل کرده که در زیر عرش بوده^۲ و فرشتگان در آن عمل کرده‌اند تا آن را به باد رسانیده‌اند و باد در آن عمل کرده تا آن را به ابر رسانیده است، و ابر در آن عمل کرده تا آن را به سوی زمین بارانیده و تندر و آذرخش در آن عمل کرده‌اند تا در جای‌های خویشش نهاده‌اند و زمین و چوب و آهن و بهائم و آتش و هیزم و آنچه از بسیاری نمی‌توانم در شمار آورد، در آن عمل کرده است. اینک تو را چگونه می‌رسد که شکر آن به جای آوری؟ ابوذر گفت: به درگاه خدا توبه می‌آورم و از آنچه کردم، از خداوند آمرزش می‌خواهم و از تو پوزش می‌طلبم.

سلمان روزی ابوذر را به میهمانی فراخواند و از انبان خود نان پاره‌ای خشک پیش وی آورد و به پیاله‌اش آن را تر نمود. ابوذر گفت: چه خوش بود این نان، اگر با آن نمکی همراه بود. سلمان برخاست و بیرون رفت و پیاله‌اش را در ازای اندکی نمک به گرو نهاد و نمک به نزد وی آورد. ابوذر آن نان را می‌خورد و آن نمک را بر آن می‌پاشید و می‌گفت: سپاس خدای را که این قناعت روزی ما فرمود. سلمان گفت: اگر قناعتی می‌بود، پیاله من به گرو نبود!

این حدیث در واقع بر دو داستان از معاشرت‌های سلمان با ابوذر اشتمال دارد. پاره نخست آن را که مشتمل بر داستان نخست است، شیخ صدوق در آمالی خویش^۳ آورده و مرحوم حاجی نوری در

۱- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ط. غفاری و مستفید، ۷۸/۲ - ۸۰ و چاپ سنگی نجم الدوله، ص ۲۱۵ و ۲۱۶ - با پاره‌ای تفاوتها در ضبط.

۲- در قرآن کریم آمده است: «وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» (س ۱۱، ی ۷).

احتمالاً سخن یاد شده در این روایت، ناظر به همین اشارت قرآنی است.

۳- ط. مؤسسه البعثه، قم: ۱۴۱۷ ه. ق، ص ۵۲۷ و ۵۲۸ - مجلس ۶۸، ۶.

مستدرک الوسائل^۱ از عیون نقل کرده است. علامه مجلسی نیز هر دو پاره حدیث را بی گسست، از عیون، در بحار^۲ نقل فرموده است.

سید علیخان مدنی قدس سره نیز حکایت نخست را از أمالی صدوق در الدرّجات الرّیعیة (ص ۲۱۷) نقل فرموده. مرحوم حاج ملاهادی سبزواری (۱۲۱۲-۱۲۸۹ ه. ق.) به بخشی از داستان نخست در شرح الاسماء خویش^۳ استشهاد کرده است، چنان که سَلَفِ او، صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا) در تفسیرش^۴ پاره نخست روایت را از عیون نقل کرده است.

درون‌مایه هر دو داستان، به راستی شگفت‌انگیز است. در هر دو داستان رفتارهایی از سلمان سرمی‌زند که از مردم تربیت یافته عادی نیز بس دور و نکوهیده است، چه رسد به مردی که لقمان این اُمت خوانده شده و در روایات، نمونه‌ای از بردباری، نرم‌خویی، سنجیده‌گویی و سنجیده‌کرداری شناخته آمده است. در هر دو داستان سلمان میهمان خود را ملامت - و در داستان نخست پرخاش - می‌کند و از پیش پا افتاده‌ترین بایسته میزبانی که میهمان‌نوازی و اکرام ضعیف است، غافل می‌شود. در داستان نخست، او اگرچه به ظاهر آیین شاکری به أبوذر می‌آموزد، از دو نکته غافل است: نخست اینکه شاکری با بصیرت و واقع‌بینی منافاتی ندارد و لازمه شاکر بودن آن نیست که آدمی کورانه در نیابد که نان پخته می‌خورد یا نان نپخته، یا طعام مطبوعی تناول می‌کند یا طعامی نامطبوع! آنچه سلمان در این داستان به أبوذر می‌آموزد، نه شکر‌گزاری اسلامی، که متغافل بودن و توسری‌خور زیستن است! همان دیدگاه صوفیان و جبرگرایانی که در جلوه کلان‌تر و سیاسی خود، همواره عامه مردم را در برابر حاکمان ستمران، به خاموشی و شکیبایی فراخوانده و انظلام و ستم‌پذیری را عین سپاس‌گزاری و عبودیت در برابر خدای تبارک و تعالی جلوه می‌دادند.

دوم اینکه سلمان خود، برای یک دستمال، قیصریه را به آتش می‌کشد؛ یعنی برای اصلاح ناشکری مزعوم خویش که در رفتار أبوذر سرزده است، مرتکب رفتاری خشن و قبیح می‌شود که به خصوص در مقام میزبانی نارواست.

۱- ط. مؤسسه آل البیت علیهم السلام الإحياء التراث، ۲۹۴/۱۶ رقم ۱۹۹۳۴.

۲- 22/320 و ۳۲۱؛ و ۴۵/۶۸ و ۴۶.

۳- چاپ دانشگاه تهران، ص ۵۶۲.

۴- 1/136 و ۱۳۷.

داستان دوم نیز دست کمی از داستان نخست ندارد؛ عیب و اشتباه دیگری را به رخ میهمان کشیدن^۱، شخص را این گونه نابیوسیده به فقدان فضیلتی که در خویش گمان برده، متهم کردن، و به اصطلاح عامیانه این گونه «توی ذوق طرف زدن»، بر میهمان خویش منت نهادن و او را متوجه زحمتی که بر میزبان تحمیل ساخته کردن، همه و همه رفتارهایی ناشایست است که از سلمان سرزده است. بر فرض صحّت داستان که بس دور می‌نماید، اگر ابوذر آرزو می‌کرد که سلمان به جای گرو نهادن پیاله و ستاندن آن «سوسنبر» منت آلود، از جای خویش نجیبیده بود؛ ولی این گونه او را شرمسار و رسوا نمی‌کرد، بجا و بحق بود.

در آن جامعه که بسیاری مردمان بادیه نشین نیز آداب میهمان نوازی را می‌دانستند و اکرام ضیف را بر خویش فرض می‌شمردند، چگونه می‌توان پذیرفت، تربیت یافته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این گونه ناتراشیده رفتار با میهمان خود برخورد کند و با این بی‌ادبی در مقام ادب آموزی برآید؟! این آموزه مهم نبوی که «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ»^۲، در کانون اخلاق میهمان‌داری و میزبانی اسلام جای دارد. آموزه‌ای که رفتار منتسب به سلمان در این داستان‌ها، در ناسازگاری آشکار با آن قرار دارد و اگر جز همین نبود، باید در درستی متن حدیث عیون الاخبار تردید کرد.

نحوه رفتار سلمان در این قصه، یادآور برخی رفتارهای منقول از مشایخ صوفیه است که برای بالاندن فضیلتی اخلاقی در مرید، عتاب‌ها، ملامت‌ها، و خوار داشت‌های خود را نصیب او می‌کردند که در شرع تقبیح شده بود یا از او می‌خواستند، به گونه‌ای قساوت آلود خودشکنی کند و خویش را در دیده دیگران خوار سازد و حتی عزت نفسی را که در شریعت بدان بس ارج نهاده، در هم کوبد و از میان بردارد! این داستان‌های عیون، به قصص کتب صوفیانه شبیه‌تر است تا شیوه‌های سلوک اسلامی و آیا اتّفاقی است که یکی از راویان مذکور سند این حدیث، رسماً و صراحةً لقب «صوفی» دارد؟! متأسفانه حدیث مشکوک عیون الاخبار، به ظاهر از سوی برخی اهل فضل، نه تنها مشکوک دانسته نشده، بلکه به مؤلفات و منتخبات حدیثی و اخلاقی متعدّدی هم راه یافته است.^۳ حتّی یکی از فضلا، ضمن نقل

۱- به تعبیر منقول از ابو سعید ابوالخیر: «شوخ مرد را پیش روی او آوردن».

۲- الکافی، ط. غفّاری، ج ۲، ص ۶۶۷ و 6/285؛ و: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، ۲۵۹/۱۶ و صحیح البخاری، ط. دارالفکر ۱ (افست ط. استانبول)، ۷۹/۷ و ۱۰۴ و ۱۸۴ و صحیح مسلم، ط. دارالفکر، ۴۹/۱ و ۵۰، ۱۳۸/۵.

۳- برای نمونه بنگرید به: پنجاه حدیث با ترجمه از حضرت عبدالعظیم علیه السلام ولی محمد بیک وردی ترکمانی عراقی، صص ۱۰۰-۱۰۲؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام، محمد رازی، صص ۱۰۸-۱۱۰؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام، محمد جواد نجفی، صص ۳۲۵ و ۳۲۶؛ آفتاب ری، پور امینی، ص ۴۳۸؛ من هدی القراءان، مدرّسی، ۱۸۸/۱۰ - تنها بخش دوم حدیث.

محتوای داستان دوم حدیث عیون، آن را نمونه‌ای از «سلوک آسمانیان» به حساب آورده است! گویا بیشترین کسانی که این روایت را دیده و برای نقل برگزیده‌اند، تنها به همان آموزه‌های پسندیده «شکر» و «قناعت» و مانند آن چشم دوخته‌اند و تعارض جدی دیگر رفتارهای منتسب به سلمان را در این روایت، با اخلاق و آداب اسلامی، بلکه اخلاق و آداب انسانی، نادیده گرفته‌اند. البته سلمان داستان، خود آیت چنین غفلت یا تغافل است! و مصداق قول ابونواس است که می‌گوید؛ «حَفِظْتَ شَيْئًا وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ»!

آقای محمّد رازی در کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام داستان ضیافت سلمان و ماجرای ابوذری را آورده و نوشته است:

«این حدیث شریف که در خصوص میهمانی دادن سلمان است اباذر را، به ما دو دستور اخلاقی و دینی یاد می‌دهد: یکی اینکه وظیفه بنده نسبت به نعمات و داده‌های خدایی چیست و این خود حکم و قانونی است دینی، و دیگر وظیفه میهمان نسبت به میزبان خود چیست و این هم دستوری است اخلاقی. ... این خبر به ما یاد می‌دهد که همان طور که سلمان به اباذر گفت، این نان بدون جهت نان نشده، بلکه هزاران موجود بر او کار کرده‌اند تا نان گشته است.

اکنون فکر کن که چه باید در مقابل آن بکنی: شکر آن یا کفران؟ اطاعت یا عصیان؟ خدا رحمت کند ادیب فارس، سعدی شیرازی را که چه نیکو به نظم آورده:

۱- نگر: آفتاب ری، پور امینی، ص ۴۳۸.

۲- (24) این نیم بیت که صورت مثل سایر یافته است، از این بیت است:

فَقُلْ لِمَنْ يَدْعَى فِي الْعِلْمِ فَلْسَفَةٌ

حَفِظْتَ شَيْئًا وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ

و این بیت، از سروده بلندآوازه ابونواس بدین آغازه:

دَعْ عَنْكَ لَوْمِي فَإِنَّ اللَّوْمَ إِعْزَاءُ

وَدَاوِنِي بِأَلْتِي كَأَنَّ هِيَ الدَّاءُ

این سروده را ابونواس (عَفَّرَ اللَّهُ لَهُ) در مخاطبت ابراهیم نظام معتزلی سروده است که وی را بر باده‌نوشی ملامت کرده بود.

(نگر: دیوان ابی نواس، ط. دار صادر، ص ۷ و ۸).

ادیب سخن‌سنج هم‌روزگار ما، استاد بهاء‌الدین خرمشاهی (حفظه الله تعالی و رعاه) (درون‌مایه بیت «فقل لمن يدعى في العلم...» را که البته در عرف اهل ادب، به صورت «قُلْ لِلَّذِي يَدْعَى...» زبان زد گردیده است، اینسان به پاری در آورده است:

بگو با فیلسوف مدعی در کار بار علم

گرفته نکته‌ای، وانگاه صد از دست بنهادی

(محقق نامه، ۱/۶۲۵).

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند	تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار	شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

و دیگر اینکه میهمان باید، در خانه میزبانش حرفی نزنند^۱ که تحمیل بر او شود و قانع باشد به آنچه برای او مهیا ساخته است (میهمان هر که منزل هر چه)».

مرحوم ملا محمد اسماعیل کزازی اراکی فدایی (در گذشته به ۱۲۶۳ ه. ق.) در کتاب جنات النعم (ص ۲۵۲ و ۲۶۰)، خبر عیون را آورده است و اگر چه بعضی واژگان دشوار آن را توضیح داده، درباره درونمایه خبر هیچ داوری ای نکرده است. شادروان شیخ محمد باقر کلباسی نیز در التذکره العظیمیه (ص ۱۳۳ و ۱۳۴)، ترجمه‌ای از خبر آورده^۲ و به عیارسنجی درونمایه‌اش پرداخته است. واعظ مفضل، مرحوم حاج محمد باقر طهرانی کجوری مازندرانی نیز (۱۲۵۵ - ۱۳۱۳ ه. ق) که در روح و ریحان از بسط کلام و اطاله مقال جای تن نزده، به نقل متن و ترجمه حدیث عیون^۳ بسنده کرده است.^۴

شگفتا که تسامح درباره محتوای این خبر، به تسامح درباره سند آن نیز کشیده است! مرحوم آیه الله حاج میرزا خلیل کمره‌ای (رحمة الله علیه) که داستان برخورد سلمان را با ابوذری بر سر گرده‌های نان، تنها از جنبه نیکوی آن دیده و با سرنویس «یک جبه گندم در نظر ذره بین سلمان فشرده جهانی است»، در کتاب خویش، فتاوی صحابی کبیر (ص ۱۱۹ و ۱۲۰) آورده است، سند ابن بابویه را در نقل این خبر از معصوم علیه السلام «معتبر» می خواند.^۵

نخستین راوی حدیث عیون، پس از حضرت عبدالعظیم علیه السلام ابوتراب عبیدالله بن موسی رویانی، در رجالنامه‌های مدرسی مذکور نیست و توثیق یا تضعیفی برای او نیامده است.^۶

۱- درمطبوع: نزد.

۲- البته مرحم کلباسی مأخذ نقل حدیث را کافی گفته که عجب است!

۳- نگر: روح و ریحان، ۲۵۰/۳-۲۵۲.

۴- مرحوم کجوری هم مأخذ نقل حدیث را کافی خوانده است.

۵- نگر: فتاوی صحابی کبیر، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

۶- نگر: مسند حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام، عزیز الله عطاردی و علیرضا هزار، ص ۸۲.

دو راوی دیگر نیز برای راقم شناخته نشدند و سوای «تَرْصِي»^۱ صدوق نسبت به مروی عنه مباشر خویش، آگاهی قابل توجهی درباره آنها حاصل نشده است. حال چگونگی این سند، «معتبر» قلمداد شده است؟

تنها در طبع آقایان غفاری و مستفید از عیون الأخبار، پس از ترجمه حدیث محل گفت و گو، توضیحی - احتمالاً به قلم شادروان استاد علی اکبر غفاری - آمده است:

«باید دانست که اشکال سلمان به ابوذر وارد نیست، زیرا همه آسمان، زمین و کائنات در کار بوده‌اند تا نانی به دست آید؛ لیکن در اثر اهمال بشر در پختن آن، زحمت همه کارکنان به باد رفته است، و این گونه روایات ساخته و پرداخته صوفیان است، چنان‌که از سند آن پیداست^۲». جالب آنکه داستان دوم روایت عیون، از دیر باز مشابهی داشته که نزد قدمای عامه شناخته شده و متداول بوده است.

به دیگر سخن، به نظر می‌رسد که داستان یاد شده قصه‌ای صوفیانه است که نسخه سنی آن از شقیق منقول است و احتمالاً نسخه‌ای شیعی هم از آن پرداخته شده که از رهگذر انتساب به پیشوایان معصوم علیهم السلام، به حدیثنامه‌های قدیمی چون أمالی و عیون صدوق راه گشوده است. در تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر^۳ آمده است:

«... عن أبي وائل - وفي حديث حاتم عن شقيق - قال: ذهبْتُ أنا و صاحب لي إلى سلمان فقال: لولا أنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نهانا عن التكلّف لتكلّفْتُ لكم».

قال: ثم أتى - وفي حديث ... قال فجاءنا - بخبزٍ و ملحٍ. فقال صاحبي: لو كان في ملحنا صعتر. فَبَعَثَ سلمان بمطهرية فَرَهَنَهَا فجاء بصعتر. فلما أكلنا قال صاحبي: الحمد لله الذي قنعنا بما رزقنا. فقال سلمان: لو قنعت لم تُكُنْ - [في رواية]... ما كانت مطهربي مرهونة».

... از ابو وائل بنابر روایت حاتم از شقیق منقول است که گفت: من و یکی از یارانم نزد سلمان رفتیم. سلمان گفت: اگر نه آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ما را از تکلف نهی فرموده است، هر آینه از برایتان تکلف می‌کردم. پس نانی و نمکی از برایمان آورد. همراهم گفت: کاش در نمکمان

۱- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ط. غفاری و مستفید، ۸۰/۲.

۲- اینکه به نظر می‌رسد این خبر بر ساخته صوفیان باشد و زنجیره راویان خبر این گمان را نیرو می‌بخشد، همچنین آمده است در:

The Source of Traditions on imam Reza(s), vol: , p:675.

(والبتة به احتمال قوی پژوهنده و ترجمان آن، این توضیح را از همان گفتار پیش گفته مسطور در طبع آقایان غفاری و مستفید برگرفته است).

۳- ط. دارالفکر، ۴۴۸/۲۱.

سوسنبر^۱ بود! سلمان آب دستانش را برگرفت و به گرو نهاد و سوسنبر آورد. چون بخوردیم همراهم گفت: خدای را سپاس که ما را بدانچه روزیمان فرمود، قانع کرد. سلمان گفت: اگر قانع بودی آب دستان من در گرو نمی‌بود!

این داستان در قوت القلوب مکی (۳۰۷/۲) و إحياء علوم الدین غزالی^۲ - و به تبع آن در المحجّة البيضاء^۳ (۳۰/۳)، و سیر أعلام النبلاء ذهبی^۴ و الدرّجات الرفیعه سید علیخان مدنی (رضوان الله تعالی علیه) (ص ۲۱۶) از أبووائل و در المعجم الكبير طبرانی^۵ از شقیق نقل شده است. البته پوشیده نماند که شقیق بن سلمه کوفی خود کنیت أبووائل داشته^۶ و به ظاهر، چنان که زبیدی به صراحت حکم کرده^۷، «أبووائل» این قصه، همان شقیق بن سلمه است، پس اگر ابن عساکر جداگانه ذکر می‌کند، گویا هدف او توجّه دادن به تفاوت تعبیر راویان پیش از این شخص است.

این خبر را در الدرّ المنثور سیوطی (۳۲۲/۵) نیز می‌توان مشاهده کرد. احتمالاً تصوّف که به معنای شناخته آن روزگار، آشکارا خاستگاهی سنّی دارد، (۴۱) منشأ پردازش این قصّه بوده است. از قضا، قصّه صوفیانه دیگری نیز در باب میهمانی وجود دارد که در آن، سلمان به عنوان قهرمان داستان رخ می‌نماید و باز برای آموزانیدن یک دستور یا فضیلت، خود به برخوردی ناروا و رذیلت‌آمیز دست می‌یازد!!

حافظ أبونعیم اصفهانی (در گذشته به ۴۳۰ ه. ق.) در حلیه الاولیاء آورده است:

« حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ: ثنا عبد الله بن محمد المنيعي، ثنا علي بن الجعد، أخبرنا شعبه، عن عمرو بن مرة، عن أبي البختری أن سلمان - رضی الله عنه - دعا رجلاً إلى طعامه، فجاء مسكناً فأخذ الرجل كسرة فناولته، فقال سلمان: ضعها من حيث أخذتها، فإنما دعوناك لتأكل، فما رغبتك أن يكون الأجر لغيرك والوزر عليك». (۴۲)

۱- سوسنبر (سوسنبر/صعتر/سعتر)، گیاهی است از خانواده نعناع که برگ‌های خوشبوی آن خوردنی است. بنگرید به فرهنگ بزرگ سخن.

۲- ط. دارالکتب العربی، ۷۷/۴. نیز بنگرید به: ترجمه إحياء علوم الدین ج ۲، ص ۲۲.

غزالی این قصه را مستندی ساخته است برای این آدب که زایر از مزور چیزی در نخواهد و به چیزی معین حکم نکند.

۳- در حاشیه شادروان غفّاری بر المحجّة البيضاء می‌خوانیم:

«صحیح الاسناد أخرجه الحاكم في المستدرک، ج ۴، ص ۱۲۳ و قال: هذا حدیث.

۴- ط. مؤسسه الرساله، ۵۵۱/۱.

۵- ط. مکتبه ابن تیمیّه، 60/235.

۶- نگر: سیر أعلام النبلاء، همان ط، ۱۶۱/۴.

۷- نگر: إتحاف السادة المتقين، ۲۳۶/۵.

... از أبو البختری نقل شده است که سلمان که خدای ازو خشنود باد! مردی را به طعام خویش فرا خواند. بینوایی آمد. آن مرد نان پاره‌ای برگرفت و دست پیش برد تا به او دهد. سلمان گفت: همانجا بازش نه که برگرفتی؛ ما تو را فراخواندیم تا خود بخوری، پس چرا می‌خواهی کسی جز تو اجر برد و گناه بر گردن تو باشد.

آن سان که دیده می‌شود، ابو نعیم این خبر را به دو واسطه، از علی بن جعد (۱۳۴ - ۲۳۰ ه. ق.) روایت می‌کند. متن روایت در مسند ابن جعد (۴۳) آمده است.

ابن عساکر نیز در تاریخ مدینه دمشق (۴۴) و ذهبی در سیر أعلام النبلاء (۴۵) این خبر را آورده‌اند. ضعف سند خبر حاجتی به باز گفتن ندارد؛ أبو البختری از رسواترین راویان و ناقلان اخبار در تاریخ تمدن اسلامی است و همو بسنده است، تا سند یک نقل را سست سازد.

این مرد به دروغ‌گویی و دروغ‌پردازی چندان شهره است که نیازی نیست در اینجا تفصیل تضعیف‌ها و جرح‌های رجالیان را در حق او بیان کنیم؛ لیکن شاید آشنایی اجمالی با سیره این کذاب، بی‌فایده نباشد. شادروان حاج محمد باقر واعظ کجوری درباره «أبوالبختری» می‌نویسد:

«یکی از مشاهیر محدثین، أبو البختری - به فتح باء - وهب بن وهب قرشی مدنی است و به محدث مشهور با هارون الرشید معاصر بود و در بغداد ساکن گردید، و در بعضی محلات بغداد قضاوت می‌کرد، و مدتی هم در مدینه منوره قاضی شد. با آنکه مادرش از ازواج حضرت صادق علیه السلام بود و خود ملتزم حضور مهر ظهور آن بزرگوار، مع هذا خبث سریرت و قباحت عمل وی به حدی شده که نتوان در این اوراق، تمام آن را شرح داد (۴۶)، و از زبان حضرت صادق علیه السلام اخباری جعل کرد که مرحوم نجاشی فرمود: لَهُ أَحَادِيثُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّهَا لَا يُوَثَّقُ بِهَا. هم چنین برخی علمای رجال در حق او فرموده‌اند: «أبوالبختری كَذَّابٌ وَ جَعَّالٌ وَ وُضِّعَ اسْمُهُ، بَلْكَه فرموده‌اند: از تمام مردمان دروغ‌گوتر است.»

وَيْلٌ وَ عَوْلٌ لِأَبِي الْبَخْتَرِيِّ	إِذَا تَوَافَى النَّاسُ لِلْمَحْشَرِ
مَنْ قَوْلِهِ الزُّورِ وَ إِعْلَانِهِ	بِالْكَذِبِ فِي النَّاسِ عَلَي جَعْفَرٍ
وَاللَّهِ مَا جَالَسَهُ سَاعَةً	لِلْفَقْهِ فِي بَدْوٍ وَلَا مُحَضَّرٍ

وَلَا رِءَاةَ النَّاسِ فِي ذَهْرِهِ	يَمُرُّ بَيْنَ الْقَبْرِ وَالْمَنْبِرِ
قَدْ قَاتَلَ اللَّهَ ابْنَ وَهْبٍ لَقَدْ	أَعْلَنَ بِالزُّورِ وَبِالْمُنْكَرِ
يَزْعَمُ أَنَّ الْمِصْطَفَى أَحْمَدًا	أَتَاهُ جَبْرِيلُ التَّقَى الْبَرِي
عَلَيْهِ خَفٌّ وَقَبَا أَسْوَدٌ	مَخْنَجِرًا فِي الْحَقْوِ بِالْخَنْجَرِ

از احادیث مجعوله ابوالبختری آن است که سالی هارون الرشید به حج رفت. چون قبای سیاه پوشیده بود و منطقه (۴۷) بر کمر داشت، حیا کرد که بر منبر برآید. ابوالبختری برای خوشآمد او گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: جبرئیل بر پیغمبر نازل شد، در حالی که موزه بر پا و منطقه بر کمر و خنجری داشت.

پس شاعری حاضر بود و این اشعار، در قدح و ذمّ وی گفت:

وی عاقبت در سال دویست از هجرت گذشته، به اقران خویش ملحق گشت، و اوست که علاوه بر احادیث و اخباری که جعل کرده و به حضرت صادق علیه السلام نسبت داد، فتوا به خون یحیی بن عبدالله، صاحب دیلم داد و سبب در قتل آن سید جلیل شد - حَشْرُهُ اللَّهُ تَعَالَى مَعَ مَوَالِيهِ (۴۸). درباره درونمایه خبر نیز باید گفت: ناسازگاری آن با ابتدایی ترین آداب اسلامی و انسانی میزبانی و میهمان‌نوازی هویدا است. چنین رفتاری با میهمان، آن هم در برابر شخصی ناشناس (مسکن داستان)، برای یادآوری این نکته اخلاقی که میهمان نباید، از خوان میزبان، دیگری را اطعام کند، از مردمان خردمند تربیت یافته سر نمی‌زند و اگر از کسی سرزند، مصداق «حَفِظْتَ شَيْئًا وَعَاقَبْتَ غَنَكُ أَشْيَاءُ» است. این قصه، آشکارا از همان قصه‌های تک‌بعدی صوفی مآبانه است که وجهی نیکو را با وجهی (یا جوهری) زشت، کنار هم گرد می‌آورند و معمولاً در مقام نقل، تنها از همان وجه نیکو نگریسته می‌شوند (۴۹).

از بن، مأخذ آن، حلیه الاولیاء، متنی است با رگه‌های تند و پرننگ صوفیانه که همواره باید از تدخُل برخی افکار و پسندهای پشمینه‌پوشان به گزارش‌های صدر اسلامی اش بر حذر بود. احتمال منشأ صوفیانه اصل این داستان، آن‌گاه در نظر خواننده ارجمند بیشتر قوت می‌گیرد که بداند، خصوص تعلیم مذکور در این قصه (حول آداب خوان میهمانی)، از آموزه‌های مطرح در تعالیم صوفیان است.

أبو المفاجر يحيى باخرزی، در أورداد الأحباب و فصوص الاداب (۵۰) می‌نویسد: «و أكثر مشایخ مکروه داشته‌اند که خادم را لقمه دهند از سر سفره، خصوصاً که آن کس خود مهمان باشد. مهمان را تصرّف روا نیست؛ جز آنکه بخورد.

و علما را خلاف است که طعام که پیش ضیف می‌نهند، چه وقت ملک او می‌شود. بعضی گفته‌اند: آنچه در دهان نهد، ملک او شود، و بعضی گفته‌اند: آنچه را به گلو فرو برد، ملک او شود». ناگفته پیداست که در اینجا اصل حدود جواز تصرّف مهمان در مأكولات خوان، مد نظر نیست. بر فرض که سلمان چنان عقیده‌ای داشته بوده باشد، نه تنها ادب و اخلاق اسلامی که ادب و اخلاق انسانی حکم می‌کرده که به گونه‌ای خوشایندتر و محترمانه‌تر و چه بسا در مجلسی دیگر و به بهانه‌ای دلپذیرتر و به نحو مضمّر، این نکته را به میهمان خود بیاموزاند؛ نه با واستدن لقمه از او و بازداشتن مرد مسکین از لقمه ستاندن. مگر آنکه سلمان به همان شیوه مصداق «حَفِظْتَ شَيْئاً وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ»، معتقد و عامل باشد (۵۱) که از مقام چون او که به «سلمان منّا أهل البیت» مفتخر است، بس دورست. ناقدان اخبار و منقولات، همواره این دقیقه را در بررسی و عیارسنجی مآثورات ملحوظ می‌داشته‌اند که مقتضیات یک خبر، تا چه اندازه با شخصیت و منش معهود از شخصی که درباره وی خبر داده می‌شود، سازگار تواند افتاد.

اشارت را بجاست بگویم - چنان که خوانندگان فاضل مستحضرند - در تحقیق شأن نزول نخستین آیات سوره عبس اختلافی هست. مفسران به گفت و گو نشسته‌اند که آیا کسی که چهره درهم کشیده و از آن مرد تیره چشم، رخ برتافته است، آن سان که ناقلانی گفته‌اند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بوده است، یا آن سان که در بعض روایات نیز آمده، مردی دیگر.

در این باره، میان مفسران سنی و شیعه، هم داستانی نیست. باری، عمده کسانی که آن روی برتابنده را جز رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانند، در این باره، بر خوی بزرگوارانه نبی رحمت تکیه و تأکید کرده‌اند.

شیخ أبو الفتوح رازی (رضوان الله تعالی علیه) می‌نویسد:

«أما خلاف میان مفسران در آن افتاد که مراد به وصف به عبوس و این صفات کیست. جماعتی گفتند: مراد رسول است، و محققان گفتند: مراد رسول نیست، برای آنکه این صفاتی است مذمومه، و اگر در حق بعضی فقها و علما گویند، مُنْفَرُّ باشد، فکیف در حق رسول علیه السلام که خدای تعالی او را از این صفات مذمومه تنزیه کرد؛ بقوله: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضَّوْا مِنْ حَوْلِكَ» و او را به حسن خلق و کرم طبع وصف کرد؛ فی قوله: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» و اخبار متواتر است بر آنکه عادت رسول علیه

السلام با دشمنان و کافران، بر خلاف این بود، فکیف با دوستان و مؤمنان و محققان، و در اخبار آمده است که رسول علیه السلام دست در دست غلامی سیاه نهادی، کریه الخلق و الرأئحة، روا نداشتی که دست از دست او ببرد تا هم [او] آغاز کردی و دست از دست رسول بپردی، از فرط حیا و کرم خُلق. (۵۲)

دگر آنکه بلاشک منقر باشد و رسول علیه السلام از منقرات اخلاق منزّه است. (۵۳)

در غالب تفاسیر شیعی، چنین نحوه نگاه و تحلیلی درباره خبری که مدعی است شخص چهره درهم کشنده و روی برتابنده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است، وجود دارد. (۵۴) در اینجا، در پی تفسیر آیات نخستین سوره عبس یا دست کم تحقیق در شأن نزول این آیات نیستیم. مراد نگارنده، تنها آن بود که خاطر نشان کند، همان گونه که مسلم بودن رفعت مقام اخلاقی و عظمت شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله دلیل یا مؤید مردود یا مشکوک خواندن قول کسی است که عابس را در آیه نخست سوره، شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می پندارد، در مورد شخصی چون سلمان نیز با گواهی های مروی و موجود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام، نمی توان به آسانی چنان رفتارهای عجیب و خشن و مشکوکی را - آن هم با اشکال در سند و ... - نقل و روایت کرد؛ بدین بهانه که فلان مصلحت یا فایده اخلاقی در ضمن حکایت آن مندرج است! سلمان بنابر روایات اسلامی، حتی پیش از مسلمانی نیز شخصیتی برجسته، ممتاز، فرزانه و باریک بین بوده است. چگونه می توان پذیرفت که این حکیم روزگار دیده و سرد و گرم چشیده، در مقام تعلیم و تهذیب دیگران، این سان بی مبالات باشد و مفاصد آشکار مترتب بر کردار خویش را نبیند و در نیابد. بخش بزرگی از اخبار مشکوک را اخباری تشکیل می دهند که در عین جهت گیری به سوی مصلحتی حقیقی، از کنار مفسده یا مفاصد واقعی مهمی که در مسیر آن حادث می شود، بی اعتنا گذر می کنند. این تک بعدی بودن، به خصوص اگر با ضعف یا ابهام در اسناد همراه گردد، زنگ خطری بس جدی را در اندیشه ناقدان بصیر به صدا در خواهد آورد؛ چه تفکر حاکم و عملکرد غالب بر نظام تعلیمی قُصاص و صوفیانی که گفتیم، منشأ بسیاری اخبار مشکوک اند، چنین نگاهی بوده و در شواهد بسیار می توان دید که این تفکر، به آسانی مصالحی را فدای یک مصلحت می کرده و از مفاصد مترتب بر آن چندان نمی اندیشیده است.

دور می دانم کسی با کتاب های صوفیانه، خاصه آنچه در احوال و مقامات مشایخ و پیران خویش نوشته اند، سر و کار یافته باشد، آن گاه نمونه هایی از «حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء» های صوفیان توجه او را جلب نکرده باشند.

در برخی این حکایت‌ها، اغلب برای تعلیم یا تنبیه به هدفی شریف و ارجمند، راهی ناهموار حتی بیراهه‌ای ظلمانی نهاده می‌شود و کوشش می‌رود تا از طریق مشکوک أحياناً ملوٲ - به مقصدی عالی و مطهر وصول یابند.

متداول ترین نمود این روش، در برساختن و بازگو کردن کرامات خردناپذیر، برای اثبات شرافت و جلالت قدر این شیخ و آن پیر است؛ البته اثبات شرافت شریفان و جلالت جلیلان، کاری شایسته است؛ ولی نه از رهگذر حکایات خرافی باور ناکردنی که پیامد وارونه داشته باشد. در تذکره الأولیاء، در چند جا برای تأکید بر اهمیت خلوص نیت و صفاری طویت در اعمال عبادی، از این سخن رفته که خانه کعبه (یعنی همان خانه سنگی معهود) به پیشباز فلان شخص رفت یا برگرد بهمان شخص طواف کرد! (۵۵) همچنین آمده است، در تشییع جنازه شخصی که - به قول نویسنده - از اولیای بزرگ الهی بوده، و به دعای او، چهل و دو هزار گبر و ترسا و جهود مسلمان شدند! (۵۶) باز آمده است که جلالت قدر بهمان پیر چندان بوده که وقتی در ضمن یک جمله خبریه گفته است: ای کوه برو، آنکه این سخن او را به اشتباه به عنوان جمله إنشائیة شنیده است و راه افتاده است (۵۷) همچنین آمده است که همان ولی، چون محبت فرزند را منافی یکدله بودن در راه محبت خدا دانسته، از خدا درخواست تا جان او یا جان فرزندش را بستاند و خداوند هم برفور، کودک بیچاره را میرانیده است! (۵۸) بی گمان خلوص نیت و صفای طویت و برکت دعای بزرگان و مقبولیت بندگان صالح نزد خداوند و لزوم یکدلگی در عبادت باری تعالی، همه مفاهیمی دینی و دین پسند هستند؛ لیک نه با حُب فرزند و مانند آن منافاتی دارند و نه می‌توانند خلاف مسلمات تاریخ یا عقل را به آدمی پذیرانند! انگیزه اثبات آن مفاهیم و تأکید بر آنها، نزد جاعلان قصص پیش گفته، چندان قوی بوده که دیگر به سایر جوانب داستان نیندیشیده‌اند و خلل‌های عظیم و ویرانگری را که در آن هست، ندیده‌اند. مراد ما از شیوه «حَفِظْتَ شَيْئاً وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ»، همین شیوه عجیب و نگاه یکسویه و یک بعدی است. چنین حکایت‌هایی، ده‌ها در تذکره الأولیاء، و صدها در دیگر کتاب‌های تراث تصوّف می‌توان یافت. خواست ما به ترازو برگرفتن تراث تصوّف نبود؛ خواست ما یادآوری این نکته بود که این شیوه - یعنی مصداق راستین «حَفِظْتَ شَيْئاً وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ» - در نگرش‌ها و نگارش‌های صوفیانه بس معمول بوده و معهود است و به ظاهر همین شیوه صوفیانه است که پاره‌ای مآثورات سازگار با نگرش یاد شده را بر تراشیده و به فرهنگ مکتوب شرعی و حتی حدیث‌نامه‌ها اقحام کرده است. در شماری مآثورات اخلاقی ما که بر یک مفهوم یا ارزش اخلاقی ویژه، طی پاره‌ای اعمال یا اقوال

مشکوک و حتی غیر اخلاقی تأکید می‌شود، چه بسا ردپایی از نگاه یکسویه و تک بعدی حاکم بر بسیاری قصص تبلیغی صوفیان بتوان یافت.

غفلت از مصالح یا مفاسد فراگیر جنبی یک عمل و به اصطلاح «به آتش کشیدن قیصریه برای یک دستمال»، درست وارونه توجه به مقاصد و مصالح ملحوظ در احکام شرعی و قاعده حسن و قبح عقلی است که فقه و کلام بی آنها لرزان، بل نابود خواهد شد.

البته در برابر این افراط یکسویه‌نگری و غفلت از جوانب گوناگون، تفریطی نیز متصور است که باید به ویژه در نقد حدیث بدان التفات داشت.

ای بسا شارع گاه و به ملاحظه مصلحتی خاص، در محدوده زمانی یا مکانی معین، به تجویز پاره‌ای هنجارشکنی‌ها توصیه می‌کند؛ ولی چنان که به روشنی بیان شد، آن عملکرد، ویژه زمان یا مکانی خاص خواهد بود و قابل سرایت دادن یا تعمیم نیست.

برای روشن‌تر شدن مطلب، مثالی می‌آوریم. در کتاب من لایحضره الفقیه (۵۹) آمده است: «روى عن معاوية بن وهب قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام إنه ذكر لنا أن رجلاً من الأنصار مات و عليه ديناران ديناً فلم يصل عليه النبي صلى الله عليه وآله وقال: صلوا على أخيكم حتى ضمنهما عنه بعض قراباته. فقال أبو عبد الله عليه السلام: ذاك الحق ثم قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله إنما فعل ذلك ليتعظوا وليرد بعضهم على بعض ولئلا يستخفوا بالدين وقدمات رسول الله صلى الله عليه وآله و عليه دين، و قتل أمير المؤمنين عليه السلام و عليه دين، و مات الحسن عليه السلام و عليه دين و قتل الحسين عليه السلام و عليه دين».

از معاوية بن وهب روایت گردیده است که گفت:

به حضرت أبو عبدالله [امام جعفر صادق علیه السلام] گفتم که برای ما گفته‌اند که مردی از انصار در گذشت؛ در حالی که دو دینار وامدار بود، پس پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نماز نکرد و فرمود: بر برادران نماز گزارید تا آنکه یکی از خویشان مرد وام او را پایندان شد. پس حضرت أبو عبدالله [امام صادق علیه السلام] فرمود: این راست است. آنگاه فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها از آن روی چنین کرد که پند گیرند و وامی را که از یکدیگر بر عهده دارند، باز پردازند و کار وام را خوار نشمارند؛ [وَرْتَه] رسول خدا صلی الله علیه و آله، در حالی که وامدار بود در گذشت و امیرمؤمنان علیه السلام، در حالی که وامدار بود کشته شد، و امام حسن علیه السلام در حالی که وامدار بود در گذشت، و امام حسین علیه السلام در حالی که وامدار بود کشته شد.

این روایت که با تفاوت‌هایی چند، در کافی شریف (۶۰) و تهذیب (۶۱) و شیخ حرّ عاملی (۶۲)، آمده (۶۳) است و از سوی علامه حلّی (قدّس اللّٰه سرّه) (۶۴) و محقق اردبیلی (أعلى اللّٰه مقامه) (۶۵)، و شیخ یوسف بحرانی (رضوان اللّٰه علیه) (۶۶)، «صحیح» (صحیح) خوانده شده است و فی الجمله پیداست که بزرگان امامیه را بر آن اعتمادی بوده است. (۶۷)

نکات مهمّی از این روایت بر می‌آید که شاید مهم‌ترین نکته همین باشد که گاه پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام در مقطع ویژه‌ای از دعوت و جامعه‌سازی خود، برای نشان دادن اهمّیت یک امر، آن را با رفتاری غریب و ایستاری نابیوسیده همراه می‌سازد (البته این برداشت نگارنده از حدیث پیش گفته است).

از سیاق روایت بر می‌آید که گویا راوی از چنین مواجهه سختگیرانه‌ای در امر وامداری در شگفت بوده و به ظاهر در صحّت خبر تردید داشته است. به نظر می‌رسد امام صادق علیه السلام با توضیح این که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواسته که توجّه جامعه نوپای اسلامی را به اهمّیت چه اموری جلب کند و علّت آن رفتار و ایستار ویژه را برای وی روشن فرماید و با خاطر نشان ساختن وامداری خود پیامبر و سه امام معصوم (علیه و علیهم السّلام)، نشان می‌دهد که اصل مسئله این اندازه عتاب‌انگیز نبوده است، بلکه در آن مقطع ویژه دعوت و ظرف زمانی خاص، پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته‌اند که با چنان رفتار توجّه برانگیزی، مسلمانان را به اهمّیت بنیادین ارزش وام‌گزارای النّفات دهند. (۶۸)

برین بنیاد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن ایستار تعلیمی ویژه، با عبارت «صلّو علی أخیکم» (بر برادران نماز گزارید)، نشان دادند که این مرد به جامعه اسلامی و ایمانی تعلق دارد و پیوند او با أخوت اسلامی گسسته نشده و نیز مانند دیگر مسلمانان شایسته نماز گزاردن است؛ با این همه با کناره‌گیری ابتدایی از نماز گزاردن بر آن شخص، می‌خواستند توجّه مسلمانان را به یک مفهوم مهمّ حقوقی و اخلاقی که باید در جامعه اسلامی جا بیفتد، جلب کنند.

به طبع پس از طی شدن مراحل نخستین دعوت و بسط تعالیم کتاب و سنّت، برای تنبیه به اهمّیت چنین مواردی، به چنان ایستارهای سختی نیاز نبود، از این رو یک مسلمان که قدری از عصر نبوت فاصله می‌گرفت و متعارف بودن وامدار در گذشتن بسیاری مسلمانان را می‌دید و با این همه اهمّیت وام‌گزارای را نیز اگرچه به شرط پابندانی دیگران آشکار و معروف می‌یافت، از شنیدن چنان خبری در شگفت می‌شد، چون نمی‌دانست که آن رفتار به چه مقصود خاصی صورت بسته و آن ایستار برای آشکار گردانیدن و معروف ساختن همین راهبرد دینی است که پسان‌تر معروف و آشکار گشته و دیگر به چنان یادآوری‌های توجّه برانگیز، حاجت نداشته است.

در نهایت ما منکر وجود چنین ایستارهای نادری در سنت راستین پیشوایان دینی نیستیم؛ اما این پذیرفتاری، باب قبول خلاف آمدها و غرایبی چون موارد یاد شده در اخبار پیش گفته، درباره سلمان را نیز نمی تواند گشود، زیرا نخست اینکه مجرد احتمال حمل آن اخبار غریب بر چنین ایستارهای نادر و از همین سنخ قلمداد کردن آنها، در نهایت موجب می شود که از تکذیب قطعی آن اخبار پرهیزیم؛ ولی آن اخبار را از سمت مشکوکیت و اجمال برکنار نمی دارد و به هر روی، مجوز استناد به مضامین آنها در فرهنگ سازی دینی نمی شود.

دوم اینکه استناد به ایستارهای نادر مسلم الوقوع و مسلم الصدور نیز برای فرهنگ سازی دینی روا نیست؛ چه رسد به مشکوک و محتمل، زیرا آن ایستارها، ویژه مقطع زمانی یا مکانی یا اجتماعی خاص بوده اند و مثبت قاعده ای فراگیر و قانونی کلی، در دسترس نهاده نشده اند، پس جز با توجه دادن به خصوصیت و نادر بودن یک ایستار ویژه، نمی توان اخبار آن را در جریان فرهنگ عمومی قرار داد. سوم اینکه باید این مسئله را جداگانه و از نگاهی کلامی کاوید و برسید که دامنه وقوع چنان ایستارها تا کجا و در محدوده کدام پیشروان و پیشوایان بوده، و آیا وقوع آن گونه موضع گیری ها، از همه نخبگان دینی، مانند سلمان (که در این گفتار اخباری از او را بر رسیدیم) بیوسیده و رواست. «این سخن پایان ندارد» و بیش از این اطاله کلام نیز در این مقام نمی سزد. جان کلام و کلام جان در این سخنگاه، توجه دادن به اخبار مشکوک بود، به ویژه در ساحت فرائخ اخلاقیات، و گفت و گو از باز رسیدن و کاویدن ریشه های دور و دراز برخی این اخبار، حتی در حدیث نامه های دیرسال و نامدار. ذره ای بصیرت و ایمان کافی است تا آدمی از نقل و ترویج اخبار مشکوک به هراس افتد. نقل و ترویج اخباری که دیگران در آن شک و ریب خواهند کرد، از نگاه عقل و شرع، جای تأمل و حتی اجتناب است؛ چه رسد به اخباری که خود مشکوک اند یا حتی آثار جعل و وضع بر چهره شان هویداست.

از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام منقول است که فرمود: «أَتَجِبُونَ أَنْ يَكْذِبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؟! حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ، وَ أَمْسِكُوا عَمَّا يَنْكُرُونَ»؛ آیا دوست می دارید که خدا و رسولش را دروغ گو شمارند. برای مردمان آنچه را می شناسند [به جا می آورند و درمی یابند] حدیث کنید و از آنچه انکار می کنند [و پذیرش آن را ندارند] دست باز دارید. (۶۹)

کتابنامه

۱. آفتاب ری، محمد باقر پورامینی، چاپ شده در: شناخت‌نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری (مجموعه کتاب‌ها و رساله‌ها)، به کوشش مهدی مهریزی و علی اکبر زمانی نژاد، ج: ۱، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۲ ه. ش.
۲. اتحاف السادة المتّقين بشرح احياء علوم الدين، سيّد محمد بن محمد الحسيني الزبيدي و الشهير بالمرتضى)، دارالفكر، ۱۴۲۴ ه. ق.
۳. اختيار معرفة الرجال المعروف ب: رجال الكشي، شيخ الطائفة الطوسي (ابو جعفر محمد بن الحسن بن علي / ۳۸۵ - ۴۶۰ ه. ق) التحقيق و التصحيح: محمد تقی فاضل الميبدی (و) السيد ابو الفضل الموسويان، ط: ۱، طهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الاسلامي (مؤسسة الطباعة والنشر)، ۱۴۲۴ ه. ق / ۱۳۸۲ ه. ش. (۷۰)
۴. احياء علوم الدين، ابو حامد الغزالي، بيروت دارالكتاب العربي.
۵. أورايد الاحباب و فصوص الآداب، ابوالمفاخر يحيى باخرزي، ج: ۲، (خصوص الاداب) كوشش ايرج افشار، ج: ۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ه. ش.
۶. بحار الانوار الجامعة الدرر اخبار أئمة الاطهار عليهم السلام، العلامة محمد باقر المجلسي (ف: ۱۱۱۰ ه. ق)، ط: ۲، ۱۱۰ ج، بيروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ه. ق.
۷. البحر الرائق، ابن نجيم المصري الحنفی (زين الدين بن ابراهيم بن محمد / ف: ۹۷۰ ه. ق)، تحقيق الشيخ زكريا عميرات، ۹ ج، ط: ۱، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۸ ه. ق.
۸. پژوهشهای حدیثی در آثار استاد شهید مرتضی مطهری، دکتر نادعلی عاشوری تلوکی ج: ۱، اصفهان: انتشارات مهر قائم (عج)، ۱۳۸۴ ه. ش.
۹. پژوهشهای قرآنی علامه شعرانی - رحمه الله - (در تفاسیر مجمع البیان، روح الجنان و منهج الصادقین)، [به کوشش] سید محمد رضا غیائی کرمانی، ۳ ج، ج: ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵ ه. ش.
۱۰. پنجاه حدیث با ترجمه از حضرت عبدالعظیم علیه السلام، ولی محمد بیگ وردی ترکمانی عراقی؛ چاپ شده در: شناخت‌نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری (مجموعه رساله‌های خطی و [چاپ] سنگی پیرامون حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام)، به کوشش سیّد مجتبی صحفی و علی اکبر زمانی نژاد، ج: ۱، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۲ ه. ش.
۱۱. تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، منسوب به سیّد مرتضی بن داعی حسنی رازی، به تصحیح عباس اقبال، ج: ۲، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۴ ه. ش.

١٢ . تحرير الاحكام الشرعية على مذهب الإمامية، العلامة الحلي (جمال الدين أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهر / ٦٤٨-٧٢٦هـ . ق.) ج ٢، تحقيق: الشيخ ابراهيم البهادري، ط: ١، قم: مؤسسة الامام الصادق عليه السلام، ١٤٢٠ هـ . ق.

١٣ . تذكرة الأولياء، شيخ فريد الدين عطار نيشابوري، به تصحيح و توضيح دكتور محمد استعلامي، ج: ٧، تهران: انتشارات زوار، ١٣٧٢ هـ . ش.

١٤ . جنات النعيم في أحوال سيدنا الشريف عبدالعظيم عليه السلام، ملكا محمد اسماعيل كزازی اراكي فدائي (درگذشته به ١٢٦٣هـ . ق.)، تصحيح تحقيق: على اكبر زماني نژاد، ج: ١، قم: دارالحدیث، ١٣٨٢ هـ . ش.

١٥ . الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة عليهم السلام، الشيخ يوسف البحراني (ف: ١١٨٦ هـ . ق.)، تحقيق ك محمد تقی الايرواني، ٢٥ ج، قم: مؤسسة النشر الاسلامي.

١٦ . حلية الاولياء و طبقات الأصفياء، الحافظ أبو نعيم أحمد بن عبدالله الاصفهاني (ف: ٤٣٠ هـ . ق.)، تحقيق سعيد بن سعد الدين خليل الاسكندراني، ط: ١، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٢١ هـ . ق.

١٧ . الدرّ المنثور في تفسير المأثور، جلال الدين السيوطي، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ١٤٠٤ هـ . ق.

١٨ . الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة، السيد على خان المدني الشيرازي الحسيني (ف: ١١٢٠ هـ . ق.)، قدّم له: السيد محمد صادق بحر العلوم، ط: ٢، قم: مكتبة بصيرتي.

١٩ . التذكرة العظيمة، شيخ محمد باقر كلباسي، تصحيح و تحقيق: علي رضا هزار، ج: ١، قم: دارالحدیث، ١٣٨٢ هـ . ش.

٢٠ . ترجمه إحياء علوم الدين، محمد خوارزمي، به كوشش حسين خديو جم، تهران.

٢١ . تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، الشيخ الحر العاملي (محمد بن الحسن / ف: ١١٠٤ هـ . ق.)، ج٣، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام الإحياء التراث، ط: ٢، قم: ١٤١٤ هـ . ق.

٢٢ . تهذيب الاحكام، شيخ الطائفة الطوسي (أبو جعفر محمد بن الحسن / ف: ٤٦٠ هـ . ق.)، حقه و علق عليه: السيد حسن الموسوي الخرسان، ١٠ ج، ط: ٤، طهران: دارالكتب الإسلامية، ١٣٦٥ هـ . ش.

٢٣ . تفسير القراءان الكريم، صدر الدين محمد الشيرازي، قم: بيدار، ١٣٦٦ هـ . ش.

٢٤ . الجامع الصحيح، أبوالحسين مسلم بن حجاج بن مسلم القشيري النيسابوري (ف: ٢٦١ هـ . ق.)، ج٨، بيروت دارالفكر.

٢٥ . ديوان أبي نواس، بيروت: دار صادر، بي تا.

۲۶. رساله صراط مستقیم: فتاوی صحابی کبیر سلمان فارسی - رضی اللہ عنہ - در دوره رهبری در اصول و فروع آیین اسلام، آیه اللہ حاج میرزا خلیل کمره‌ای، تهران: چاپخانه اسلامیہ، ۱۳۵۱ ه. ش.
۲۷. روح و ریحان (جنۃ النعیم و العیش السلیم فی أحوال السید عبد العظیم الحسنی علیہ السّلام والتّکریم)، حاج محمّد باقر واعظ طهرانی کجوری مازندرانی، ۵ ج، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۲ ه. ش.
۲۸. روض الجنان، شیخ أبو الفتوح رازی، به تصحیح و تحقیق محمّد جعفر یاحقی و محمّد مهدی ناصح، ۲۰ ج، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی علیه السلام .
۲۹. روضۃ المتّقین (فی شرح [کتاب] من لایحضره الفقیه)، المولی محمّد تقی المجلسی (۱۰۰۳-۱۰۷۰ ه. ق.)، نمّقه و علّق علیه و أشرف علی طبعه: السید حسین الموسوی الکرمانی و الشیخ علی پناه الاشتهاردی، بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمّد حسین کوشانپور.
۳۰. زندگانی حضرت عبد العظیم الحسنی علیه السلام و شخصیت دو امامزاده مجاور آن، محمّد رازی، چاپ شده در: شناخت نامه حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام و شهر ری (مجموعه کتابها و رساله‌ها)، به کوشش مهدی مهریزی و علی اکبر زمانی نژاد، چ: ۱، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۲ ه. ش.
۳۱. زندگانی حضرت عبد العظیم الحسنی علیه السلام، محمّد جواد نجفی؛ چاپ شده در: شناخت نامه حضرت عبد العظیم الحسنی علیه السلام و شهر ری (مجموعه کتابها و رساله‌ها)، به کوشش مهدی مهریزی و علی اکبر زمانی نژاد، چ: ۱، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۲ ه. ش.
۳۲. سلمان محمّدی (أبو عبد اللّٰه پارسی)، شیخ عبدالواحد مظفر، ترجمه و تحریر و تلخیص: جویا جهانبخش، خوراسگان و قم: شورای اسلامی شهر خوراسگان و کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۸۴ ه. ش.
۳۳. شرح الأسماء (أو: شرح دعاء الجوشن الکبیر)، الحاج ملا هادی السبزواری (۱۲۱۲ - ۱۲۸۹ ه. ق.)، تحقیق: (نجفقلی حبیبی، ۲، تهران انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ ه. ش.
۳۴. صحیح البخاری، محمّد بن اسماعیل البخاری (ف: ۲۵۶ ه. ق.)، ۸ ج، بیروت: دارالکفر (افست ط. دارالطباعة العامره استانبول).
۳۵. صحیح مسلم و الجامع الصحیح مسلم.
۳۶. علل الشرائع، الشیخ الصدوق (أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی / ف: ۳۸۱)، ۲ ج، النجف الاشراف: المكتبة الحیدریّة، ۱۳۸۶ ه. ق.

٣٧. عيون أخبار الرضا - عليه الاف التحية والثناء -، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، چاپ سنگي (به تصحيح عبدالغفار نجم الدوله، به خط «زين العابدين القمي المسكن»، تاريخ كتابت: ١٣١٧ هـ. ق.)، [طهران]، ١٣١٨ هـ. ق.

٣٨. عيون أخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق (ابن بابويه / أبو جعفر محمد بن علي بن حسين قمي)، ترجمه حميدرضا مستفيد و علي اكبر غفاري، ٢ ج، ٢ ج، چ: ٢، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٨٠ هـ. ش.

٣٩. عيون أخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق (محمد بن علي الحسين بن موسى بن بابويه القمي)، ترجمه آقا نجفی اصفهانی، به كوشش محمد بدرآوى، چ: ١، قم: بكا، ١٣٨٥ هـ. ش.

٤٠. فتاوى صحابي كبير سلمان فارسى - رضى الله عنه -... و رساله صراط مستقيم.

٤١. فرهنگ بزرگ سخن، زير نظر دكتور حسن أنورى، ٨ ج، چ: ١، تهران: سخن، ١٣٨١ هـ. ش.

٤٢. فقه (كاوشى نو در فقه اسلامى) [مجله]، ش ٤٩، پاييز ١٣٨٥ هـ. ش. قم: دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم.

٤٣. قوت القلوب، أبو طالب المكي، ط: ١، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١٧ هـ. ق.

٤٤. الكافي، ثقة الاسلام الكيني الرازي (أبو جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق)، صححه و قابله و علق عليه: علي اكبر الغفاري، ٨ ج، ط: ٣، طهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٧ هـ. ش.

٤٥. كتاب الغيبه، ابن أبى زينب محمد بن ابراهيم النعماني، تحقيق: علي اكبر الغفاري، طهران: طهران: مكتبة الصدوق.

٤٦. كتاب من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق (أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي / ف: ٣٨١ هـ. ق.)، صححه و علق عليه: علي اكبر الغفاري، ٤ ج، ط: ٢، قم: منشورات جماعة المدرسين فى الحوزة العلميه، ١٣٦٣ هـ. ش. ١٤٠٤ هـ. ق.

٤٧. مجمع الفائدة والبرهان فى شرح إرشاد الاذهان، المولى أحمد المقدس الاردبيلي (ف: ٩٩٣ هـ. ق.)، تحقيق: مجتبی العراقى و على پناه الاشتهاردى و حسين اليزدى، ج ٩، ط: ١، قم: مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٢ هـ. ق.

٤٨. المحجّة البيضاء فى تهذيب الإحياء، الفيض الكاشاني، صححه و علق عليه: علي اكبر الغفاري، ط: ٤، قم: مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٧ هـ. ق.

٤٩. محقق نامه (مقالات تقديم شده به استاد دكتور مهدى محقق)، به اهتمام بهاء الدين خرمشاهى و جويبا جهانبخش، ٢ ج، چ: ١، تهران: انتشارات سينانگار، ١٣٧٩ هـ. ش.

۵۰. المدخل الى عذب المنهل فى أصول الفقه، العلامة الحاج ميرزا أبو الحسن الشعرانى، إعداد: رضا الاستادى، ط: ۱، قم: ۱۳۷۳ هـ. ش.
۵۱. مرآة العقول فى شرح أخبار ال الرسول عليهم السلام، العلامة محمد باقر المجلسى (ف: ۱۱۱۰ هـ. ق.)، تحقيق: الرسولی و ...، طهران: دارالکتب الإسلامیة.
۵۲. مسند حضرت عبدالعظیم حسنى عليه السلام، عزيز الله عطاردى و عليرضا هزار، چ: ۱، قم: دارالحديث: ۱۳۸۲ هـ. ش.
۵۳. من هدى القراءان، السيد محمد تقى المدرسى، طهران: دار محبى الحسين عليه السلام، ۱۴۱۹ هـ. ق.
۵۴. من هدى النبى و العتره فى تهذيب النفس و آداب العشره، الشيخ أحمد الكاظم البهادلى، تحقيق: على الاسدى، ۲، ج: قم: باقيات، ۱۴۲۶ هـ. ق.
۵۵. نکته چینی ها از ادب عربى (سى و پنج مقاله کوتاه و بلند)، عليرضا ذكاوتى قراگزلو، چ: ۱، تهران: طرح نو، ۱۳۸۲ هـ. ش.
۵۶. وسائل الشيعة و تفصيل وسائل الشيعة....

۱۱. Ali ibn Hussein (a.s), Reza The Source of Traditions on Imam
ibnmusa ibn babawayh al-Qummi Known as Sheikh Sadoog,
by: Ali Peiravi edited by: Lisa Zaynab Research and Translated
۲۰۰۶ Morgan, Qum: Ansariyan,

پی نوشت ها:

(2) خبر واحد، اگرچه از آن روی که خبر واحد است، «حجت عقیدتی» نیست؛ ولی اولاً به هر روی، اگر مُشعر به مفهومی عقیدتی باشد، باید در محتوای آن نقادی کرد و مقبول یا نامقبول بودن آن مفهوم و محتوا را فراگرفت تا تکلیف مبلغان و نویسندگان و عموم مخاطبان آن خبر، در نحوه فهم و ارزیابی محتوایی آن روشن شود. ثانیاً خبر واحد و حتی سند آن که اغلب در ابحاث غیر فقهی بتمامه مغفول واقع می شود، ما را از روندها و گرایش ها و کشش و کوشش های عقیدتی آگاه می تواند کرد و از این حیث در خور نقادی است؛ به عبارت دیگر، خبر واحد، حتی هنگامی که حجت نیست و حتی هنگامی که مجعول بودنش مسلم باشد، باز یک «سند تاریخی» است و مانند هر سند تاریخی دیگر، باید بررسی، عیار سنجی و نقادی شود و حتی المقدور معلوم گردد که چه خاستگاهی داشته و چه انگیزه هایی در صدور یا حتی جعل آن دخیل بوده است.

3) درباره فُصاص و پدیده قصه‌خوانی و لختی از دگردیسی‌های تاریخی آن - افزون بر تک‌نگاری دوست دانشمند حجة الاسلام جعفریان که در قم (از سوی انتشارات وکیل ما) چاپ شده است - نگر: نکته‌چینی‌ها از ادب عربی، علیرضا ذکاوتی قراگزلو، ج ۱، صص ۲۵۸

270.

4) درباره قاعده «تسامح در أدله سنن» و پاره‌ای چون و چراها که در نحوه کاربست آن می‌رود، از جمله نگر: مجله فقه (کاوشی نو در فقه اسلامی)، ش ۴۹، صص ۳ - ۶ (مقاله تسامح در تسامح به قلم محمدحسن نجفی) و صص ۷ - ۴۳ (مقاله بررسی تسامح در أدله سنن به قلم احمد عابدینی).

5) اخلاق و اخلاقیات، در مقایسه با فقه و کلام، امری استجابی و فضیلتی افزون تلقی می‌شود.

این تلقی، تلقی ناصوابی است، چنان‌که غزالی در روزگار خود با نگارش احیاء علوم الدین در صدد آن برآمد تا گوهر اخلاقی دیانت و روح شریعت را زنده گرداند و در این راستا، حیات حقیقی علوم دین را تجدید کند، در عصر ما نیز صاحب همتانی باید آستین برزنند و به احیای حیات دینی، به ویژه از منظر اخلاقی دست یازند و فریبهی تعالیم اسلامی را در این گستره، بار دیگر فرایاده‌ها آورند. علامه فقید، آیه الله میرزا ابوالحسن شعرانی (رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ) در تعلیقه بر مجمع البیان، به مناسبت آیه کریمه «الامن أتى الله بقلب سليم» (س ۲۶، ی ۸۹)، مرقوم فرموده‌اند: «والایة تدل علی أنه لا یحصل السعادة فی الآخرة بأعمال الجوارح فقط، بل یجب أن ینفم إليها سلامة القلب، فما هو معروف بین کثیر من الناس من أن الأوامر الأخلاقية لیست علی الوجوب کالأوامر الفقهية، لیس صحیحاً». (پژوهش‌های قرآنی علامه شعرانی، ۹۶۵/۲).

6) سنج: پژوهش‌های حدیثی در آثار استاد شهید مرتضی مطهری، دکتر نادعلی عاشوری، ص ۱۶۳.

7) اختیار معرفة الرجال، ط. میدی و موسویان، ۷۹ و ۸۰؛ و به نقل از آن - با تفاوت در ضبط نص - در بحار الأنوار، ۳۸۵/۲؛ و: الدرجات الرفیعه سید علیخان، ۲۱۰.

8) «نقیر» و «قطمیر» و «فتیل»، مانند «دانه سپندان» (حَبَّةُ خردل) کنایه از خردترین و کوچک‌ترین چیزهایند. تعابیری‌اند که از رهگذر قرآن کریم در ادبیات اسلامی رسوخ یافته‌اند.

أبو المكارم حسنی رازی (قدس الله سرّه العزیز) می‌نویسد: «... این ضرب المثلیاست که [که] در حقارت استعمال کنند، و اکثر مفسران برانندکی [که] فتیل و نقیر و قطمیر در استه [هسته] خرماست. فتیل آن است کی [که] در شکم استه است، چون ریسمانی، و نقیر آن نقطه است که بر ظهْر آسته است، و قطمیر پوست استه است» «...دقائق التأویل و حقائق التنزیل، ص ۶۷».

(۹) این گونه حساسیت را جای دیگر نیز از سلمان دیده‌ایم.

حافظ أبو نعیم اصفهانی (در گذشته به ۴۳۰ ه. ق.) در حلیه الأولیاء نقل کرده است که: «... ثنا جریر، عن الأعمش، عن عبید بن أبی الجعد، عن رجلٍ من أشجع، قال: سمع الناس بالمدائن أن سلمانَ فی المسجدِ، فأتوهُ فجعلوا یثوبونَ إلیه حتّی اجتمعَ إلیه نحو من ألف. قال: فقام فجعلَ یقول: اجلسوا اجلسوا. فلما جلسوا فتح سورة یوسف یقرؤها. فجعلوا یتصدعون و یدهبون حتّی بقی فی نحو مائه، فغضبَ و قال: الزخرف من القولِ أردثم ثم قرأتُ علیکم کتاب الله فذهبتُم».

کذا رواه الثوری عن الأعمش و قال: الزخرف تریدون ایه من سورة کذا و ایه من سورة کذا». (حلیه الأولیاء، تحقیق اسکندرانی، ۱/۱۹۰ و ۱۹۱).

...از عبید بن أبی جعد منقول است که او از مردی از قبیله أشجع نقل کرد که گفت:

مردمان در مداین شنیدند که سلمان در مسجد است. به سراغش رفتند و دسته دسته به او روی می‌آوردند، تا حدود هزار تن گرد آمدند، تا حدود هزار تن گرد آمدند. [راوی] گفت: [سلمان] بایستاد و گفت: بنشینید، بنشینید. پس چون بنشستد، سوره یوسف برگشود و خواندن گرفت. شروع کردند به پراکنده شدن و رفتن، تا آنکه حدود یکصد تن ماندند.

پس او در خشم شد و گفت: خواهان سخنان سرگرم کننده بودید، آن‌گاه من کتاب خدا بر شما خواندم و زین‌رو رفتید!

ثوری به همین نحو، این مطلب را از أعمش روایت کرده و گفته: خواهان سخنان سرگرم کننده بودید، آیه‌ای از فلان سوره و آیه‌ای از بهمان سوره.

شادروان شیخ عبدالواحد مظفر که این خبر را در کتاب خویش درباره سلمان آورده، این سان توضیح می‌دهد:

«قصه اینان تفنّن بود؛ می‌خواستند از هر سوره یکی دو آیه خوانده شود و تفسیر گردد. وقتی یک سوره کامل قرائت شد، مجلس را وانهادند و رفتند، بلکه ظاهراً گردآمده بودند تا حدیث بشنوند. وقتی سلمان از برایشان حدیث نگفت و قرآن خواند

، پراکنده شدند». (سلمان محمدی، ترجمه و تلخیص : جویا جهانبخش، ص ۲۰۸).
(10) علامه فقید معاصر، مرحوم آیه الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی (أعلى الله مقامه الشریف) در کتاب پر ارج دمع السجود می فرماید:

«نسبت دادن مطالب مشکوک به امام معصوم علیه السلام از گناهان کبیره است، و داخل کردن چیزی که صحت آن معلوم نیست در دین، بدعت است و بعض احادیث را مخصوصاً باید گفت [و مورد تصریح قرار داد که] از امام نیست، تا عقیده مردم به دین محکم شود و از زمان محدث استرآبادی که اخبار و احادیث، همه را، صحیح پنداشتند و قرآن و سنت متواتره و عقل را رها کردند و احادیث ضعیفه را اساس دین گرفتند، بی دینی و سستی عقیده شایع تر گشت، برای آنکه مردم خرافات و معانی نامعقول در ضعاف احادیث بسیار دیدند و فقیه محقق، ابن ادریس رحمه الله، گوید «فهل هدم الین إلی اخبار الاحادیث؟!» خصوصاً که اخباریین مردم را مجبور می کنند، عین ظاهر لفظ حدیث را بی توجیه و تأویل باید پذیرفت و عقل را متابعت نباید کرد». (دمع السجود، باب چهارم، فصل اول).

در این باره، همچنین بنگرید به: المدخل إلى عذب المنهل، ص ۴۲.
(11) حدیث شریف نبوی «سلمان من أهل البيت»، نزد شیعه و سنی به غایت شهرت دارد و در ضمن برخی کلمات مروی از دیگر پیشوایان معصوم علیهم السلام نیز آمده است.

ناصر خسرو ناظر به همین حدیث شریف نبوی گفته است:

قصه سلمان شنیدستی و قول مصطفی

کو ز اهل البیت چون شد با زبان پهلوی

(12) عبارت «قال: خفت أن لا يكونا نضيجين» بی هیچ توضیحی در چاپ آقایان غفاری و مستفید از عیون الاخبار داخل قلب نهاده شده است. در چاپ سنگی مرحوم نجم الدوله، عبارت میان دو کمانک نهاده شد و بالایش نوشته شده: «نسخه» (مفهوم آن این است که عبارت در بعض نسخ نبوده است).

(13) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ط. غفاری و مستفید، ۷۸/۲ - ۸۰ و چاپ سنگی نجم الدوله، ص ۲۱۵ و ۲۱۶ - با پاره ای تفاوتها در ضبط.

(14) در قرآن کریم آمده است: «وكان عرشه على الماء» (س ۱۱، ی ۷). احتمالاً سخن یاد شده در این روایت، ناظر به همین اشارت قرآنی است.

(15) ط. مؤسسه البعثه، قم: ۱۴۱۷ هـ. ق، ص ۵۲۷ و ۵۲۸ - مجلس ۶، ۶۸.

16) ط. مؤسسه آل البيت عليهم السلام الإحياء التراث، ۲۹۴/۱۶ رقم ۱۹۹۳۴.

17) و ۳۲۱؛ و ۴۵/۶۸ و ۴۶.

22/320

18) چاپ دانشگاه تهران، ص ۵۶۲.

19) و ۱۳۷.

1/136

20) به تعبیر منقول از أبو سعید أبوالخیر: «شوخ مرد را پیش روی او آوردن.»

21) الکافی، ط. غفاری، ج ۲، ص ۶۶۷ و 6/285؛ و: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه

آل البيت عليهم السلام، ۲۵۹/۱۶ و صحیح البخاری، ط. دارالفکر ۱ (افست ط.

استانبول)، ۷۹/۷ و ۱۰۴ و ۱۸۴ و صحیح مسلم، ط. دارالفکر، ۴۹/۱ و ۵۰، ۱۳۸/۵.

22) برای نمونه بنگرید به: پنجاه حدیث با ترجمه از حضرت عبدالعظیم علیه السلام

ولی محمد بیک وردی ترکمانی عراقی، صص ۱۰۰ - ۱۰۲؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم

الحسنی علیه السلام، محمد رازی، صص ۱۰۸ - ۱۱۰؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم

الحسنی علیه السلام، محمد جواد نجفی، صص ۳۲۵ و ۳۲۶؛ آفتاب ری، پور امینی، صص ۴۳۸

؛ من هدی القراءان، مدرسی، ۱۸۸/۱۰ - تنها بخش دوم حدیث.

23) نگر: آفتاب ری، پور امینی، صص ۴۳۸.

24) این نیم بیت که صورت مثل سایر یافته است، از این بیت است:

فَقُلْ لِمَنْ يَدْعِي فِي الْعِلْمِ فَلِسْفَهً

حَفِظْتِ شَيْئاً وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ

و این بیت، از سروده بلند آوازه ابونواس بدین آغاز:

دَعُ عَنْكَ لَوْمِي فَإِنَّ اللَّهَ لِعِزَاءِ

وَدَاوْنِي بِبِئَاتِي كَأَنْتِ هِيَ الْعِدَاءُ

این سروده را ابونواس (غفر الله له) در مخاطبت ابراهیم نظام معتزلی سروده است که

وی را بر سر سروده نویسی ملامت کرده بود.

نگر: دیوان ابونواس، ط. دار صادر، صص ۷ و ۸.

ادیب سخن سنج هم روزگار ما، استاد بهاءالدین خرمشاهی (حفظه الله تعالی و رعاه)

درون مایه بیت «فقل لمن يدعى في العلم...» را که البته در عرف اهل ادب، به صورت

«فقل للذي يدعى...». زبان زد گردیده است، اینسان به پارسی در آورده است:

بگو با فیلسوف مدعی در کار بار علم

گرفته نکته‌های، وانگه از دست بنهادی

(محقق نامه، ۱/۶۲۵).

(25) درمطبوع: نوع: _____

(26) البته مرحوم کلباسی مأخذ نقل حدیث را کافی گفته که عجب است!

(27) نگر: روح و ریحان، 252.250/3 -

(28) مرحوم کجوری هم مأخذ نقل حدیث را کافی خوانده است.

(29) نگر: فتاوی صَحَابِی کبیری، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

(30) نگر: مسند حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام، عزیز الله عطاردی و علیرضا

هزار، ص ۸۲.

(31) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ط. غفاری و مستفید، ۸۰/۲.

(32) اینکه به نظر می‌رسد این خبر بر ساخته صوفیان باشد و زنجیره راویان خبر این

گمان را نیرو می‌بخشد، همچنین آمده است در:

The Source of Traditions on imam Reza(s), vol., p:675.

(والبته به احتمال قوی پژوهنده و ترجمان آن، این توضیح را از همان گفتار پیش گفته

مستور در طبع آقایان غفاری و مستفید برگرفته است.)

(33) ط. دارالفکر، ۴۴۸/۲۱، ر.

(34) سوسنبر (ایسنبر/صعتر/سعتر)، گیاهی است از خانواده نعنای که برگ‌های

خوشبو آن خردنی است.

بنگری بد به: فرهنگ بزنگ بزنگ سخن.

(35) ط. دارالکتب العربی، ۷۷/۴. نیز بنگرید به: ترجمه إحياء علوم الدین، ج 2، ص

۲۲.

غزالی این قصه را مستندی ساخته است برای این ادب که زایر از مزور چیزی در

نخواهد و به چیزی معین حکم نکند.

(36) در حاشیه شادروان غفاری بر المحجّة البيضاء می‌خوانیم:

«أخرجه الحاكم في المستدرک، ج ۴، ص ۱۲۳ و قال: هذا حدیث صحیح الاسناد.»

(37) ط. مؤسسه الرساله، ۵۵۱/۱.

(38) ط. مکتبه ابْن تیمیّه، 60/235.

(39) نگر: سیر أعلام النبلاء، همان ط.، ۱۶۱/۴.

(40) نگر: إتحاف السادة المتقين، ۲۳۶/۵.

(41) فرایاد داشته باشیم که این سخن صاحب تبصره العوام را که پیش از عصر سید

حیدر آملی و آن امتزاج غاریب که بین تصوف و تشیع آغاز گشت، درباره «صوفیان»

به صراحت می‌نوشت: «ایشان از اهل سنت باشند» (تبصره العوام، ط. عباس اقبال آشتیانی، ص ۱۲۲).

(42) حلیه الاولیاء، تحقیق الاسـ کـندرانی، ۱۸۸/۱.

(43) ط. دارالکتب العلمیة، ص ۳۵.

(44) ط. دارالفکر، ر، ۴۴۹/۲۱.

(45) ط. مؤسسه الرسـ الـ، 1/551.

(46) در مطبوعه: دارد.

(47) منطقه «ه» یعنی کمر بند.

(48) روح و ریحان، 1/365 و ۳۶۶. مرحوم کجوری همچنین خاطر نشان کرده

است:

«ویدان أبوالبختری مؤدب أولاد حجاج بن یوسف ثقفی، و أبوالبختری که موسوم به سعید بن فیروز است و از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام جز اوست». (روح و ریحان، ۳۶۶/۱)

(49) مرحوم آیه الله حاج میرزا خلیل کمره‌ای - رحمه الله علیه - فصح سلمان و مدعو به طعام را، تنها از همان جنبه نیکویش مد نظر قرار داده و با سرنویس «حتی لقمه هم به امانت و انضباط»، در کتاب خویش، فتاوی صحابی کبیر (ص ۱۲۰) آورده است.

(50) چ افشار، 2/141.

(51) مرحوم آیه الله حاج میرزا خلیل کمره‌ای - رحمه الله علیه - فصح سلمان و مدعو به طعام را، تنها از همان جنبه نیکویش مد نظر قرار داده و با سرنویس «حتی لقمه هم به امانت و انضباط»، در کتاب خویش، فتاوی صحابی کبیر (ص ۱۲۰) آورده است.

(52) نمونه‌ای از این شیوه و به آتش کشیدن قیصریه را از برای یک دستمال، در همین فصّ آداب الأکل کتاب ابوالمفاخر یحیی باخرزی - که لختی پیش، از آن نقل کردیم - بخوانید:

«و چون بر سماط طعام حاضر شد، انتظار مکروه است. قلوب الأبرار لاتحتمل الانتظار. در حضرت شیخ العالم سیف الدین باخرزی (رضوان الله علیه) درویشان سفره نهاده بودند و اخی نورالدین دهستانی که از چهل سال باز در خدمت شیخ بود، بر بام خانقاه بود. او را صلاهی سفره گفتند تا فرود آید، چون سفره برگرفتند، شیخ عالم، اخی نورالدین دهستانی را ماجرا کرد [مورد نوعی مؤاخذه و تنبیه صوفیانه قرار داد] و

بازخواست فرمود که تو را اصحاب طلب کردند و دیدی که تو را انتظار می کنند و تو از راه نردبان چرا فرود آمدی؟ تو خود را از بام چرا فرو نینداختی و به فرود آمدن از نردبان جمع را نگران داشتی و انتظار دادی». (أوراد الأحباب و فصوص الأدب، ج ۲، ص ۱۴۰).

(توجه دارید که «دهستانی» مسکین اگر خواسته بود، این گونه فرمایش های «شیخ عالم» را جدی بگیرد، بسی پیش از آن، جان به جان آفرین تسلیم کرده بود و به طبع سعادت چهل سال خدمت «شیخ» را نمی یافت.

(53) روض الجنان، ۱۴۷/۲۰ و ۱۴۸.

(54) از مفسران شیعی مشهور، تنها فقیه معاصر لبنانی، استاد سیّد محمد حسین فصل اللّه، و نویسنده فقید، استاد شیخ محمد جواد مغنیه (رحمة اللّه علیه) را دیده ام که از منظری دیگر بدان خبر نگریسته اند (که البتّه فعلاً محل بحث ما نیست). دریغ است اشارت نکنم که ابن طاوس نیز در سعد السعود، به زاویه ای تا اندازه ای متفاوت توجه کرده که باید به جای خود بر رسید.

(55) رفتن کعبه به پیشباز رابعه عدویه و همچنین طواف کعبه بر گرد مردی که سهل تستری دیده است، را در: تذکره الأولیاء، چ استعلامی، ص ۷۵ و ۳۱۰ و ۳۱۱ بنگرید.

(56) بنگرید: همان، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

(57) بنگرید: همان، ص ۱۲۵.

(58) بنگری: د: همان، ص ۱۰۷ و ۱۰۹.

(59) تحقیق غفّاری، ۱۸۲/۲، ح ۳۶۸۳، باب الّـدین و القرض.

(60) تحقیق غفّاری، ۹۳/۵، باب الّـدین، ح ۲.

(61) تحقیق خرسنان، ۱۸۳/۶ و 184، باب الّـدیون و أحكامها، ح ۳.

(62) ط. مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۳۱۹/۱۸ و ۳۲۰.

(63) مشابه این روایت نیز در علل الشرائع، ط. نجف اشرف، ج ۲، ص ۵۲۸ آمده است.

ضمناً مقایسه فرماید با: البحر الرائق ابن نجیم مصری حنفی ۳۹۰/۶.

(64) در تحریر الأحکام، ۴۴۶/۲.

(65) در: مجمع الفوائد و البرهان، ۵۳/۹.

(66) در: الحائق الناضر، ۱۰۲/۲۰.

(67) می افزایم :

علامه مجلسی در کتاب پراج مرآة العقول (۴۳/۱۹) سند روایت کافی را «صحیح»

ارزیابی مبنای کنونی

پدر بزرگوارش در روضه المتقین (۵۱۷/۶) سند روایت را در کافی و تهذیب الأحكام «صحيح» و در کتاب من لا یحضره الفقیه «حسن کالصحيح» می گوید.

(68) علامه مجلسی که ویژه بودن این رفتار پیامبر صلی الله علیه وآله را دریافته است، می نویسد: «... و لعلّ هذا من خصائص النبیّ و الإمام علیهما السلام أو مطلق الولاء علی احتمالی». (بحار الأنوار، وار، ۳۴۵/۷۸).

(69) کتاب الغیبه نعمانی، ط. علی أكبر الغفاری، ص ۳۴.

(70) از برخی کتابها به واسطه «لوح فشرده»ی رایانه‌ای بهره برده‌ام.

پاورقی کی شده

پی نوشت ها:

- (41) فریاد داشته باشیم که این سخن صاحب تبصرة العوام را که پیش از عصر سید حیدر آملی و آن امتزاج غاریب که بین تصوف و تشیع آغاز گشت، درباره «صوفیان» به صراحت می‌نوشت: «ایشان از اهل سنت باشند» (تبصرة العوام، ط. عباس اقبال آشتیانی، ص ۱۲۲).
- (42) حلیه الاولیاء، تحقیق الاسکندرانی، ۱۸۸/۱.
- (43) ط. دارالکتب العلمیه، ص ۳۵.
- (44) ط. دارالفکر، ۴۴۹/۲۱.
- (45) ط. مؤسسه الرساله،
- 1/551.
- (46) در مطبوع: دارد.
- (47) منطقه یعنی کمر بند.
- (48) روح و ریحان، 1/365 و ۳۶۶. مرحوم کجوری همچنین خاطر نشان کرده است:
- «و بدان أبوالبختری مؤدب اولاد حجاج بن یوسف ثقفی، و أبوالبختری که موسوم به سعید بن فیروز است و از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام جز اوست». (روح و ریحان، ۳۶۶/۱).
- (49) مرحوم آیه الله حاج میرزا خلیل کمره‌ای - رحمه الله علیه - قصه سلمان و مدعو به طعام را، تنها از همان جنبه نیکویش مد نظر قرار داده و با سرنویس «حتی لقمه هم به امانت و انضباط»، در کتاب خویش، فتاوی صحابی کبیر (ص ۱۲۰) آورده است.
- (50) چ افشار، 2/141.
- (51) مرحوم آیه الله حاج میرزا خلیل کمره‌ای - رحمه الله علیه - قصه سلمان و مدعو به طعام را، تنها از همان جنبه نیکویش مد نظر قرار داده و با سرنویس «حتی لقمه هم به امانت و انضباط»، در کتاب خویش، فتاوی صحابی کبیر (ص ۱۲۰) آورده است.
- (52) نمونه‌ای از این شیوه و به آتش کشیدن قیصریه را از برای یک دستمال، در همین فص آداب الأکل کتاب ابوالمفاخر یحیی باخرزی - که لختی پیش، از آن نقل کردیم - بخوانید:
- «و چون بر سماط طعام حاضر شد، انتظار مکروه است. قلوب الأبرار لا تحتمل الانتظار.
- در حضرت شیخ العالم سیف الدین باخرزی (رضوان الله علیه) درویشان سفره نهاده بودند و آخی نورالدین دهستانی که از چهل سال باز در خدمت شیخ بود، بر بام خانقاه بود. او را صلاهی سفره گفتند تا فرود آید، چون سفره برگرفتند، شیخ عالم، آخی نورالدین دهستانی را ماجرا کرد [مورد نوعی مؤاخذه و تنبیه صوفیانه قرار داد] و باز خواست فرمود که تو را اصحاب طلب کردند و دیدی که تو را انتظار می‌کنند و تو از راه نردبان چرا فرود آمدی؟ تو خود را از بام چرا فرو نینداختی و به فرود آمدن از نردبان جمع را نگران داشتی و انتظار دادی». (أوراد الأجاب و فصوص الأدب، چ افشار، ج ۲، ص ۱۴۰).
- (توجه دارید که «دهستانی» مسکین اگر خواسته بود، این گونه فرمایش‌های «شیخ عالم» را جدی بگیرد، بسی پیش از آن، جان به جان آفرین تسلیم کرده بود و به طبع سعادت چهل سال خدمت «شیخ» را نمی‌یافت.
- (53) روض الجنان، ۱۴۷/۲۰ و ۱۴۸.
- (54) از مفسران شیعی مشهور، تنها فقیه معاصر لبنانی، استاد سید محمد حسین فصل الله، و نویسنده فقید، استاد شیخ محمد جواد مغنیه (رحمه الله علیه) را دیده‌ام که از منظر دیگر بدان خبر نگریسته‌اند (که البته فعلاً محل بحث ما نیست).
- دریغ است اشارت نکنم که ابن طائوس نیز در سعد السعود، به زاویه‌ای تا اندازه‌ای متفاوت توجه کرده که باید به جای خود بر رسید.
- (55) رفتن کعبه به پیشباز رابعه عدویه و همچنین طواف کعبه برگرد مردی که سهل تستری دیده است، را در: تذکره الأولیاء، چ استعلامی، ص ۷۵ و ۳۱۰ و ۳۱۱ بنگرید.
- (56) بنگرید: همان، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.
- (57) بنگرید: همان، ص ۱۲۵.

- بنگرید: همان، ص ۱۰۷ و ۱۰۹ (58)
- القرض تحقیق غفاری، ۱۸۲/۲، ح ۳۶۸۳، باب الدین و (59)
- تحقیق غفاری، ۹۳/۵، باب الدین، ح ۲ (60)
- ، باب الدیون و أحكامها، ح 184۳ تحقیق خرسان، ۱۸۳/۶ و (61)
- و. ۳۲۰ ط. مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۳۱۹/۱۸ (62)
- است مشابه این روایت نیز در علل الشرائع، ط. نجف اشرف، ج ۲، ص ۵۲۸ آمده (63)
- ضمناً مقایسه فرماید با: البحر الرائق ابن نجیم مصری حنفی ۳۹۰/۶
- تحریر الأحكام، ۴۴۶/۲ در (64)
- در: مجمع الفائدة و البرهان، ۵۳/۹ (65)
- الحدائق الناضرة، ۱۰۲/۲۰: در (66)
- می افزایم (67)
- العقول (۴۳/۱۹) سند روایت کافی را «صحیح» ارزیابی می کند علامه مجلسی در کتاب پراج مرآة
- الفقیه «حسن کالصحیح» می گوید المتقین (۵۱۷/۶) سند روایت را در کافی و تهذیب الأحكام «صحیح» و در کتاب من لایحضره پدر بزرگوارش در روضه
- الإمام علیهما السلام أو مطلق صلی الله علیه وآله را دریافته است، می نویسد: «... و لعلّ هذا من خصائص النبیّ و علامه مجلسی که ویژه بودن این رفتار پیامبر (68)
- (الولاء علی احتمال». (بحار الأنوار، ۳۴۵/۷۸
- کتاب الغیبة نعمانی، ط. علی أكبر الغفاری، ص ۳۴ (69)
- لوح فشرده»ی رایانه‌ای بهره برده‌ام» از برخی کتابها به واسطه (70)